در محضر غزالی رحمه الله



«وصایا و مواعظ امام محمد غزالی»

مؤلف: صالح احمد الشامی

مترجم: جهانگیر ولدبیگی

بسم الله الرحمن الرحیم

در محضر غزالی

«وصایا و مواعظ امام محمد غزالی رحمه‌الله»

سرشناسه	: غزالی، محمد بن محمد، ٤٥٠ ـ ٥٠٥ ق.
عنوان قراردادی	: مواعظ الإمام الغزالي. فارسی
عنوان و پدیدآور	: در محضر غزالی؛ وصایا و مواعظ امام محمد غزالی، جمع‌آوری: صالح احمد الشامی؛ مترجم جهانگیر ولدبیگی
مشخصات نشر	: سنندج: کردستان، ١٣٨٥.
مشخصات ظاهری	: ١٢٦ ص
شابک	: 2 - 004 - 980 - 964
یادداشت	: فیپا
یادداشت	: عنوان دیگر: وصایا و مواعظ امام محمد غزالی
موضوع	: غزالی، محمد بن محمد، ٤٥٠ ـ ٥٠٥ ق ـ ـ اخلاق
موضوع	: غزالی، محمد بن محمد، ٤٥٠ ـ ٥٠٥ ق ـ ـ سرگذشتنامه
شناسه‌ی افزوده	: شامی، صالح احمد، گردآورنده.
شناسه‌ی افزوده	: ولد بیگی، جهانگیر، ١٣٥٠ ـ مترجم
رده‌بندی کنگره	: BB٦١١/ ۹۰٤١ ١٣٨٥ م٣الف
رده‌بندی دیویی	: ١٨٩/١
شماره کتابخانه ملی	: ٣٥٤٠٨ ـ ٨٥م

در محضر غزالی

«وصایا و مواعظ امام محمد غزالی رحمه‌الله»

مؤلّف:

صالح احمد الشامی

مترجم:

جهانگیر ولدبیگی



انتشارات کردستان

سنندج - ۱۳۸۶



انتشارات کردستان
Kurdistan Publication

سنندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

در محضر غزالی

✓ نام کتاب:	در محضر غزالی (وصایا و مواعظ امام محمد غزالی رحمه‌الله)
✓ مؤلّف:	صالح احمد الشامی
✓ مترجم:	جهانگیر ولدبیگی
✓ ویراستار:	عثمان نقشبندی
✓ نوبت چاپ:	اول؛ ۱۳۸۶
✓ تیراژ:	۵۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۱۲۸ صفحه‌ی رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

قیمت:
۸۰۰ تومان

شابک: ۲ - ۰۰۴ - ۹۸۰ - ۹۶۴
ISBN: 964 - 980 - 004 - 2

تقدیم

تقدیم بـه دایـی بـزرگوارم و داعـی بـی‌ریایم **«مـحمد شـریف امـینی»** کـه در روزهـای تنهایی (اواخر دهه‌ی شصت) یار و یاور من و دوست بــزرگوارم جــناب آقـای «جـهانگیر امینی» بودند؛ حقا که برایمان معلم و استادی هم «شریف» و هم «امین» بوده و هسـتند و تقدیم به آنـان کـه هـمچون ایشـان «اربـاب احوال»اند نه «اصحاب اقوال».

فهرست مطالب

❑ فصل اول؛ سخنان برگزیده ۳۹

مقدمه‌ی مؤلّف

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش شایسته‌ی خداوند است و بهترین درودها بر سرور ما محمدﷺ و یاران و دودمان وی بادا!

امام ابوحامد غزالی شیخ مربیان شمرده می‌شود؛ او یکی از مشهورترین کسانی است که در طول قرن‌های متمادی در میدان تربیت و مسایل مربوط به آن سرآمد بوده و از تمامی جوانب اجرا و سلوک و تألیف، همانند دیگر عرصه‌های علم و معرفت، گوی سبقت را از دیگران ربوده است و به همین دلیل زیبا و نیکو است که اقوال و نصایح وی و توجیهات آن را در زمینه‌های تربیتی و ارشادی به‌کار گرفت و مورد استفاده قرار داد.

امام غزالی رحمه الله آثار معتبر بسیاری در زمینه‌های تربیتی دارد که سرآمد آن‌ها کتاب «إحیاء علوم‌الدین» ایشان است و این کتاب یکی از مصادر و مراجع مهم در این زمینه و مسایل مربوط به آن است.

از جمله آثار دیگر او می‌توان به «منهاج العابدین»، «بدایة الهدایة»، «میزان العمل»، «أیها الولد» و «الکشف والتبیین فی غرور الخلق أجمعین» اشاره کرد.

با این وجود تألیف کتاب در دسترس و کوچکی که دربردارنده‌ی بعضی از وصایا و مواعظ و نصایح موجود در کتاب‌های مشهور این دانشمند بزرگ باشد، خالی از لطف نیست و در حد خود کاری است بسیار مطلوب و پسندیده‌ی اندیشمندان؛ کتابی که حداقل جوابگوی نیاز نیازمندانی باشد که وقت کافی برای خواندن کتاب‌های طولانی و جستجوی کتاب‌های دیگر ایشان ندارند. به همین خاطر بر آن شدم که چنین کتابی را به کتاب‌های تربیتی تألیف شده اضافه کنم و آن را به صورت سلسله‌ای به نام «معالم فی التربیة و الدعوة» درآورده، تقدیم کنم و این کتاب، نگین آن مجموعه است.

آن‌چه از مواعظ و اقوال امام غزالی رحمه الله گلچین کرده‌ام، در سه فصل گنجانده و ارائه شده است:

ـ فصل نخست را به عباراتی از کتاب «إحیاء» و «بدایة الهدایة» و کتاب‌های دیگر اختصاص داده و آن را تحت عنوان «سخنان برگزیده» آورده‌ام.

ـ فصل دوم را به رساله‌ی مشهور ایشان به نام «أیها الولد» اختصاص داده‌ام؛ کتابی که شامل نصایح و مواعظی است که هیچ مسلمانی در هیچ زمانی از آن‌ها بی‌نیاز نیست.

ـ فصل سوم را به بیان بیماریی اختصاص داده‌ام که امام محمد غزالی رحمه الله آن را بیماریی مهلک نامیده و چنان گسترش یافته که بیشتر مردم نیز گرفتار آنند؛ این بیماری هلاک کننده بیماری، غرور است؛ بیماریی که امام غزالی رساله‌ای جداگانه تحت عنوان «الکشف و التبیین فی غرور الخلق أجمعین» برای آن نوشته و بارها و بارها چاپ شده است و مختصر قسمت دهم از ربع مهلکات از کتاب «إحیاء» می‌باشد.

وقتی دیدم همه‌ی انسان‌ها، در هر زمان و مکانی، در معرض چنین بیماری مهلکی هستند و کسی از آن مصون نیست، بهتر آن دیدم که این موضوع قسمتی از کتاب حاضر باشد، زیرا این کتاب تصحیح رفتار و تزکیه‌ی نفوس را هدف قرار می‌دهد.

با چنین ترتیبی خواسته‌ام روش و منهج امام محمد غزالی رحمه الله در تربیت را برای خوانندگان محترم به رشته‌ی تحریر درآورم؛ هدف من بسط مطالب نبوده زیرا هرکس دوست‌دار آن باشد، می‌تواند به کتاب‌های «إحیاء» یا کتاب «المهذب من إحیاء علوم‌الدین» که بنده آن را تحقیق کرده‌ام، مراجعه کند.

از خداوند متعال می‌خواهم که ما را از شنیدن و خواندن و عملی کردن این مواعظ و امثال آن‌ها بهره‌مند گرداند و اعمال و کردار ما را خالصانه و خاص خود کند. به راستی او بهترین کسی است که از او طلب می‌شود.

«و صلی الله علی محمد و علی آل محمد و صحبه و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

«صالح احمد الشامی»

۵ محرم ۱۴۲۶ه

۲۰۰۵/۲/۱۴م.

«چکیده‌ای از زندگی امام غزالی رحمه الله»

حجة الاسلام امام ابوحامد غزالی، محمد بن محمد بن محمد طوسی ملقب به «زین‌الدین» است که در سال ۴۵۰ هجری در «طوس» که یکی از مناطق خراسان است، به دنیا آمد.

پدرش در طوس مغازه‌ای داشت که ریسندگی می‌کرد و از این راه امرار معاش می‌نمود. او در بستر مرگ، محمد و برادرش احمد را به دوستش که مردی صوفی مسلک و اهل خیر بود، سپرد و به او سفارش کرد و گفت: «من بسیار متأسفم که نتوانستم خط و سواد بیاموزم، دوست دارم آن‌چه را از دست داده‌ام، فرزندانم از آن محروم نباشند. تو آن‌ها را سواد بیاموز و اشکالی ندارد هر آن‌چه از خود برجای گذاشته‌ام برایشان در این راه خرج کنی».

وقتی که پدر از دنیا رفت، مرد صوفی شروع به تعلیم و آموزش فرزندانش کرد تا این‌که هر آن‌چه از پدر برجای مانده بود به اتمام رسید، مرد صوفی از پرداخت هزینه‌ی آن‌ها ناتوان ماند و گفت: «شما می‌دانید که من مرد فقیری هستم و نمی‌توانم سرپرستی شما را به عهده بگیرم و خوب می‌دانید آن‌چه پدرتان برجای گذاشته بود تمام شده است، بهتر است که به مدرسه بروید و در آن‌جا درس بخوانید؛ آن‌جا هزینه‌ی شما را بر عهده خواهند گرفت».

محمد و احمد به مدرسه رفتند و این امر سبب سعادت و علوّ درجات آن دو شد. امام غزالی داستان را این چنین بیان می‌کند: «ما با هدف غیر خدا به دنبال علم رفتیم، اما علم از این‌که برای غیر خدا باشد ابا کرد (سرانجام در راه خدا قرار گرفت)».

***

امام غزالی در طوس مدتی نزد «امام احمد راذکانی» فقه خواند، سپس به گرگان رفت و نزد «امام ابی‌نصر اسماعیلی» تلمذ کرد و چیزهایی را یاداشت کرد و تعلیقاتی بر آن‌چه نوشته بود، به رشته‌ی تحریر درآورد و سپس به طوس برگشت. «امام اسعد میهنی» می‌گوید: «از امام غزالی شنیدم که گفت: در راه برگشت به طوس راهزنان جلو ما راگرفتند و هر آن‌چه داشتیم بردند و رفتند؛ آن‌ها را دنبال کردم، رئیسشان برگشت و به من گفت: برگرد و ما را دنبال مکن، در غیر این صورت می‌کشمت، به او گفتم: تو را سوگند می‌دهم تعلیقه‌هایی را که برده‌ای، به من برگردانی؛ آن‌ها را به من برگردان، زیرا چیزهایی نیستند که به درد شما بخورند، او گفت: تعلیقه چیست؟ گفتم: کتاب‌ها و نوشته‌هایی است در میان کیسه که برای شنیدن و دانستن و نوشتنشان مسافرت کرده‌ام، خندید و گفت: این چگونه یادگرفتنی است که من می‌توانستم آن را از تو بگیرم و تو بدون علم شوی؟!! سپس دستور داد آن‌ها را به من پس دهند».

غزالی می‌گوید: «خداوند از زبان آن راهزن، مرا آگاه کرد تا در کارهایم تجدید نظر کنم؛ وقتی که به طوس رسیدم، مدت سه سال تمام، آن‌چه داشتم حفظ کردم تا جایی که اگر راهزنان بار دیگر آن‌ها را از من می‌گرفتند، دیگر از علم و دانش خود محروم نمی‌شدم».

بعد از مدتی غزالی وارد نیشابور شد و نزد «امام الحرمین ابوالمعالی جوینی» (۴۷۸-۴۱۹ هجری) رفت و شروع به تلمذ و تلاش کرد، او به درجه‌ای رسید که در مذهب امام شافعی رحمه الله و اختلافات مذاهب و در زمینه‌ی جدل و اصول دین و اصول فقه و منطق، زبردست و مشهور شد و حکمت و فلسفه را خواند و کلام علمای این علوم را خوب فهم کرد و آمادگی آن را دریافت که ردّی بر آن‌ها بنویسد و ادعاهایشان را باطل جلوه دهد و در هر علمی از این علوم، کتاب یا کتاب‌هایی قوی و زیبا نوشت و کتاب‌هایش از بهترین‌ها به شمار رفتند و [و امروزه نیز به شمار] می‌روند.

امام غزالی فردی بسیار زیرک و با بصیرت بود، او درکی بسیار قوی و حافظه‌ای بسیار خوب داشت و در مسایل و معانی بسیار غور می‌کرد و دقت می‌نمود. کارش به جایی رسید که استادش «امام الحرمین» او را این چنین توصیف می‌کند: «غزالی دریایی مواج است (سرشار از معرفت)».

«حافظ عبدالغافر بن اسماعیل»، امام غزالی را، در این مرحله از زندگیش، این چنین توصیف می‌کند: «او آن چنان اهل تلاش و کوشش بود که در مدت بسیار کم علوم مختلف را فرا گرفت؛ او همطرازان را مغلوب می‌کرد و حامل علوم قرآن بود و این چنین سرآمد زمان و یگانه در میان همطرازان خود گردید و طالبان علم از او بهره‌ها می‌بردند، او آن‌ها را درس می‌داد و راهنمایی می‌کرد و هم‌زمان برای پیشرفت خود نیز می‌کوشید و کار او به جایی رسید که شروع به تألیف کتب کرد...».

***

امام غزالی تا زمان وفات امام الحرمین یعنی سال ۴۷۸ در نیشابور ماند و بعد از وفات ایشان به خدمت و مجلس «خواجه نظام الملک طوسی، ۴۸۵ - ۴۰۸

هجری» ـ که مجالس او محل گرد آمدن علما و مقصد ائمه و فصحا بود ـ رفت. در آن‌جا اتفاقات جالبی برای غزالی پیش آمد؛ او با ائمه و علما محشور بود و با آنان وارد مناظره می‌شد و آن‌ها را مغلوب خود می‌کرد، سخنانش بر همه غالب می‌آمد و همه بر نبوغ و فضل او اعتراف می‌کردند و همین امر باعث شد که نامش در آفاق و اقصی نقاطِ جهان آن روز مشهور شود. او تا سال ۴۸۴ هجری در خدمت «نظام الملک» بود. بعد از آن سال [به پیشنهاد نظام الملک] به عراق رفت تا امر تدریس در نظامیه‌ی بغداد را بر عهده بگیرد.

***

غزالی در سن ۳۴ سالگی وارد بغداد شد. شهرت و آوازه‌ی او مدت‌ها قبل از ورودش به آن‌جا رسیده بود و همین امر باعث شد که از او استقبال عظیم و شایانی شود. او در نظامیه‌ی بغداد مشغول تدریس شد و مردم روز به روز حسن کلام، کمال فضل، فصاحت گفتار، بیان نکات دقیق و اشارات لطیف او را تحسین و تعجب می‌کردند.

اوج مجد علمی او در این مدرسه آن‌جا آشکار می‌شود که بیش از چهارصد نفر از علمای بزرگ آن روز در مجلس تدریس او حاضر می‌شدند.

همان طوری که معاصرش «عبدالغافر» به آن اشاره می‌کند، روز به روز بزرگی و مجد این دانشمند بزرگوار بر همگان آشکار و آشکارتر می‌شد تا این‌که در مدت بسیار کمی که در عراق بود، به عنوان امام عراق هم‌چون قبل که به امام خراسان مشهور بود، نامبردار گشت.[1] او در این مدت انقلابی در فقه ایجاد کرد و کتاب‌هایی را در این زمینه به رشته‌ی تحریر درآورد، همان طور که در اصول تألیفاتی را انجام داد.

---

۱. طبقات الشافعیه الکبری، ابن‌سبکی.

امام غزالی به اوج شهرت رسیده بود و دنیا در برابر علم و فضل او خاضع شده بود، او همان‌طور که به جاه و نفوذ کلام دست یافته بود، به مال و منال نیز رسیده بود؛ اما با تمامی این‌ها هرگز از طلب علم و تحصیل آن دست برنداشت، بلکه دانش‌های حساس و دقیقی [چون زهد و عرفان] را که کتاب‌های تألیف شده‌ای در آن موجود بود، مورد مطالعه قرار داد؛ چیزی که بیشترین تأثیر را در تحول بزرگ او داشت، تحولی که مسیر زندگی وی را تغییر داد؛ بگذاریم غزالی بحث را ادامه دهد، که او خود بهتر از هرکس دیگری داستان خویش را برایمان بازگو می‌کند: «شروع به مطالعه‌ی کتاب‌هایی از جمله «قوت القلوب» ابی‌طالب مکی و کتاب‌های حارث محاسبی و «المتفرقات المأثورة» جنید، کردم؛ بعد از مطالعه‌ی آن‌ها به این نتیجه رسیدم که این بزرگواران «ارباب احوال» بودند نه «اصحاب اقوال». فکر کردم و دیدم آن‌چه از طریق علم کسبش ممکن بود آن را به دست آورده‌ام و از این به بعد برای دانش‌های دیگر، راهی جز ذوق و چشیدن و سلوک در پیش ندارم.

بر من به خوبی آشکار و معلوم بود که سعادت اخروی جز از راه «تقوا و دوری از هواهای نفسانی» میسر نیست و اساس این‌ها نیز قطع علاقه‌ی قلب به دنیا با دوری گرفتن از آن و برگشتن و متصل شدن به دار باقی و رو کردن با تمام همت به ذات خداوند متعال می‌باشد، [فکر کردم و دیدم که] رسیدن به این مقام جز با اعراض از جاه و مال و فرار از مشاغل و علایق دنیایی میسر نیست.

به خود فکر کردم و دیدم که در سراب دنیا و علایق نفسانیم به سر می‌برم و در آن فرو رفته‌ام و از تمامی جوانب در محاصره‌ی آن‌ها قرار گرفته‌ام.

به اعمال و کردارم نگاه کردم؛ بهترین آن‌ها را تدریس و تعلیم یافتم؛ دیدم عمری خود را به علومی بی‌فایده و غیر مهم مشغول داشته‌ام؛ علومی که هیچ بهره‌ای برای آخرتم در بر ندارند؛ سپس در نیتم در امر تدریس و تعلیم فکر کردم؛ دیدم که خالصانه برای خدا نبوده است بلکه محرک اصلی آن کسب جاه و شهرت بوده است و بعد از این تفکرات، به یقین رسیدم و مطمئن شدم که در پرتگاه سقوط و هلاکت هستم و اگر به خود نیایم در آتش جهنم خواهم افتاد.

و هم‌چنان مدت‌ها در این زمینه اندیشیدم و در دوراهی اخذ تصمیم خروج از بغداد و جدا شدن و رها کردن آن مقام و موقعیت و بر هم زدن آن تصمیم بودم. شهوات دنیا و دنیاپرستی همواره من را به ماندن می‌خواند و منادی ایمان مرا ندا می‌زد که: زمان، زمان سفر است! سفر طولانی است و عمر کوتاه و تمامی علوم و اعمالی که کسب کرده و انجام داده‌ای، ریا و خیالی بیش نبوده است. اگر اکنون به آخرت فکر نکنی و خود را برایش آماده نکنی، پس کی و چه وقت آن را انجام خواهی داد؟ اگر اکنون علایق دنیوی را رها نکنی پس کی این کار را خواهی کرد؟ در چنین موقعیتی است که داعیه‌ی درونی بیدار می‌شود و عزم بر فرار می‌گیرد، اما شیطان به سویش بر می‌گردد و می‌گوید: دست بردار! این حالت، حالتی عارضی است، هرگز آن را قبول نکنی؛ چه‌بسا زمانی پشیمان شوی که دیگر برگشت تو کار آسانی نباشد، وقتی که همه‌ی این جاه و رفاه و امنیت را از دست داده‌ای...

نزدیک شش ماه بین خواسته‌های دنیوی و مسایل اخروی مترد بودم، اول رجب سال ۴۸۸ هجری این تردید آغاز شد و در این ماه، کار از اختیار به اضطرار مبدل شد، خداوند چنان دهانم را بست که دیگر نتوانستم تدریس

کنم و گاهی می‌کوشیدم که یک بار، روزی بسیار تدریس و دل‌منتظران را شاد کنم، اما زبانم یارای آن را نداشت؛ وقتی احساس ناتوانی کردم و اختیار خود را به‌کلی از دست دادم، هم‌چون انسان‌های سرگردان که چاره‌ای جز پناه بردن به درگاه رحمت خدا ندارند، به او پناه بردم و چاره‌ای جز این هم نداشتم و خداوند، آن گونه که سرگردان را وقتی که به او پناه می‌برد و او را می‌خواند، می‌پذیرد و اجابه می‌کند، من نیز را اجابه فرمود و دست کشیدن از مقام و موقعیت و جاه و شهرت و اولاد و دوستانی که داشتم و مفارقت از آن‌ها را بر قلبم آسان گردانید، پس عزم خروج به مکه گرفتم و به راه افتادم...».[1]

***

غزالی، این چنین در ماه ذی‌القعده سال ۴۸۸ عازم مکه می‌شود و بغداد را ترک می‌کند؛ او به قصد حج به مکه می‌رود و بعد از اتمام حج به شام سفر می‌کند و حدود ده سال در آن‌جا می‌ماند که مدتی از آن را در بیت‌المقدس می‌گذراند.

غزالی اغلب اوقاتش را در شام در خلوت و عزلت بود و با ریاضت و مجاهده با نفس و تزکیه‌ی آن و تصفیه‌ی قلب برای ذکر خدا، به سر می‌برد و تمام اوقات روز را در مناره‌ی مسجد دمشق به سر می‌برد.

معاصر او «عبدالغافر»، این انقلاب و دگرگونی غزالی را این چنین توصیف می‌کند: «او راه زهد و خداجویی را در پیش گرفت و جاه و مقام را رها کرد و خود را به کسب تقوا و توشه‌ی آخرت مشغول داشت و از آن‌چه بود و داشت، رهانید.

---

۱. المنقذ من الضلال. ص ۱۴۳ ـ ۱۳۹.

او خود را به مجاهده با نفس و تغییر اخلاق و نیکو کردن سلوک و رفتار مشغول کرد و با این کار و در این راه، شیطانِ خودخواهی و جاه طلبی و ریاست و تخلق به اخلاق ناپسند، به آرامش دل و درون و تخلق به اخلاق پسندیده و نجات از عادات و مزین شدن به صفات صالحین و کوتاه کردن آرزوها و سرانجام آماده شدن برای سفر آخرت، مبدل شد».

«عبدالغافر» در جایی دیگر می‌گوید: «شخصیت علمی غزالی از کتاب‌های مشهوری چون احیاء علوم‌الدین و کتاب‌های دیگرش مانند اربعین که مختصری از آن است و رسایل دیگر که پس از آن مرحله نوشت، با کمی تأمل در آن‌ها، نمایان می‌شود».[۱]

***

غزالی بعد از ده سال عزلت و دوری از وطنش طوس، به آن‌جا برگشت و در آن‌جا یک سال دیگر به عزلت مشغول می‌شود، اما با اصرار اُمرا و مردم به میان مردم می‌آید و در سال ۴۹۹ هجری به نیشابور می‌رود تا در نظامیه‌ی آن‌جا مشغول تدریس شود، او در این باره می‌گوید: «خداوند در سال ۴۹۹ هجری حرکت به نیشابور را جهت اقدام به کار تدریس برای من آسان کرد؛ در سال ۴۸۸ هجری از بغداد خارج شدم و در سال ۴۹۹ هجری به طوس برگشتم، پس مدت عزلت یازده سال طول کشید».[۲]

امام غزالی برگشتش به امر آموزش و تدریس و در پیش گرفتن روش جدید با نیت و هدف جدید ـ که با قبل کاملاً متفاوت بود ـ این چنین بیان می‌کند: «می‌دانم اگرچه امروز به کرسی تعلیم برگشته‌ام، اما چون که رجوع بازگشت به گذشته است؛ اکنون برگشتنم، برگشتنی است که با قبل کاملاً

۱. المنقذ من الضلال. ص ۸۲ ـ ۸۱.
۲. المنقذ من الضلال. ص۱۵۹.

متفاوت است؛ من قبلاً برای کسب جاه و مقام و شهرت کار می‌کردم و سخن می‌گفتم و نیتم نیز همان بود، اما امروز تعلیم من سمت و سوی دیگری دارد و آن دعوت به سوی ترک جاه و عدمِ گرفتار شدن و سقوط در آن است؛ امروز قصد و نیت و آرزویم این است و خدا نیز به نهان و آشکارم آگاه است؛ من درصدد اصلاح خود و دیگرانم، اما نمی‌دانم که به آن دست می‌یابم یا خیر، ولی ایمان یقینی و شهودی دارم که هیچ نیرویی و هیچ اراده‌ی کاری جز به اراده و امر خداوند وجود ندارد و من حرکتی نکرده‌ام، بلکه قدرت اوست که مرا به حرکت و کار واداشته است؛ پس از خدا می‌خواهم که نخست مرا اصلاح کند و هدایت دهد و سپس دیگران را به وسیله‌ی من اصلاح و هدایت کند و از او می‌خواهم حق را آن گونه که هست به من بنمایاند و مرا تابع و پیروش گرداند و باطل را آن گونه که هست و وجود دارد به من نشان دهد و دوری از آن را نصیبم کند».[1]

امام غزالی مدتی کم در نیشابور ماند و در نظامیه‌ی آن‌جا مشغول تدریس شد، سپس آن‌جا را به قصد خانه‌اش در طوس ترک کرد و در کنار منزلش در طوس مدرسه‌ای برای طالبان علم و خانقاهی برای صوفیان اختصاص داد و بیشتر وقتش را به ختم قرآن و هم‌نشینی با اهل دل و تدریس طالبان علم و نماز خواندن و روزه گرفتن اختصاص داد و عمرش را به‌گونه‌ای می‌گذراند که کوچک‌ترین لحظه‌ای از آن را بی‌فایده سپری نمی‌کرد.

او در اواخر عمرش به حدیث پیامبر ﷺ و مجالست با اهل حدیث و مطالعه‌ی صحیحین بخاری و مسلم روی آورد، زیرا این دو در حدیث حجت دین می‌باشند و اگر عمر به او اجازه می‌داد، به گفته‌ی عبدالغافر در این فن هم از همه پیشی می‌گرفت.

---

۱. المنقذ من الضلال، ص ۱۶۰ ـ ۱۵۹.

سرانجام امام غزالی در روز دوشنبه ۱۴ جمادی‌الآخر سال ۵۵۰ هجری به بارگاه ملکوتی و رحمت بی‌منتهای خداوند شتافت.[۱]

درود و رحمت بی‌منتهای خداوند بر روان پاک و مطهرش باد.

«مقام علمی و تألیفات امام غزالی رحمه‌الله»

در مورد فرهیختگی و علم غزالی بـه شـیخ الأزهـر مـرحـوم «مـصطفی مراغی» مراجعه می‌کنیم و به سخنان او گـوش مـی‌دهیم، ایشـان مـی‌گویند: «وقتی که نام هریک از علما برده می‌شود، فکر مـتوجه قسـمتی از عـلوم و معرفت اسلامی می‌شود؛ مثلاً وقتی از ابن‌سینا یا فارابی یادی می‌شود فکر متوجه فلسفه می‌شود و می‌داند که این دو بـرجسـتگان فـلسفه‌ی اسـلامی هستند، وقتی از بخاری و مسلم نامی به میان می‌آید، فکر به علم حدیث و حفظ، امانت، دقت، معرفت رجال، روایات و درایات حدیث روی می‌آورد و متوجه آن می‌شود؛ اما وقتی نامی از امام غزالی به میان می‌آید، فکر منحصر به فردی و جایی و علمی نمی‌شود، بلکه علوم و افراد متعدد به ذهنش خطور می‌کند و این‌که چنین فردی در هریک از آن‌ها زبردست و صاحب نظر بوده است؛ او اصولی‌ای حاذق و ماهر بود، غزالی فقیه آزاداندیش و متکلم توانا و جامعه شناس آگاه به احوال جهان و احوال درون انسان و احوال دل‌ها بود؛ او فیلسوفی بود که انقلابی در فلسفه ایجاد کرد و پرده از آن بـرداشت؛ وقـتی نامی از غزالی به میان می‌آید این اندیشه به ذهن می‌آید که او دایرة‌المعارف علوم عصر خود بوده است. او فردی بود که تشنه‌ی یادگیری تـمامی عـلوم بود».[۲]

---

۱. طبقات الشافعیه الکبری. ابن‌سبکی (۱۰۱/۴).

۲. الإمام الغزالی بین مادحیه و قادحیه. دکتر قرضاوی. ص۱۸.

«تألیفات امام غزالی رحمه الله»

امام محمد غزالی دارای تألیفات بسیاری در تمامی علوم [اسلامی] است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

در فقه: «البسیط»، «الوسیط»، «الوجیز»، «الخلاصه».

در اصول: «المنخول»، «المستصفی» که مختصر کتاب «تهذیب الأصول» خود اوست.

در فلسفه، منطق و کلام: «مقاصد الفلاسفه»، «تهافت الفلاسفه»، «المنقذ من الضلال»، «الاقتصاد فی الاعتقاد»، «فیصل التفرقه»، «قواعد العقائد»، «المقصد الأسنی فی شرح أسماء الحسنی»، «معیار العلم»، «محک النظر»، «إلجام العوام عن علم الکلام»، «جواهر القرآن».

در تصوف و تربیت و اخلاق: «إحیاء علوم‌الدین»، «منهاج العابدین»، «بدایة الهدایة»، «میزان العمل»، «معراج السالکین»، «أیها الولد».

در فرق و ادیان: «فضائح الباطنیه»، «حجة الحق»، «مفصل الخلاف» و...

به این مقدار از زندگی پر خیر و برکت این دانشمند بزرگ اسلام اکتفا می‌کنیم و خوانندگان محترمی راکه خواهان تفصیلند، به کتاب «الإمام الغزالی حجة الاسلام و مجدد المائة الخامسة» از «سلسلة أعلام المسلمین» انتشارات «دارالقلم» دمشق ارجاع می‌دهیم.[1]

---

۱. [و در زبان فارسی، به کتاب گرانسنگ «غزالی نامه‌ی» استاد همایی و کتاب ارجمند و نفیس «فرار از مدرسه» دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ ویراستار]

«شهادت بر فضل و بزرگی امام غزالیؒ»

در این مختصر، اشاره‌ای به اعتراف، و شهادت برخی از بزرگان، بر فضل و بزرگی امام محمد غزالیؒ می‌کنیم، هر چند که شهادت بر بزرگی این شخصیت اسلامی بسی بیشتر از آن است که در این کتاب ذکر شود و ذکر این مختصر تنها مشتی است از خروار.

«امام ذهبی» گوید: «امام غزالی حجة الاسلام و أعجوبه‌ی زمان و بحر علوم بود، او دارای تصنیفات بسیاری است و از ذکاوت والایی برخوردار بود».

«ابن‌کثیر» گوید: «غزالی در بسیاری از علوم زبردست و سرآمد بود؛ او دارای تألیفات و تصنیفات متعددی در زمینه‌ها و فنون مختلف می‌باشد و از افراد بسیار ذکی و برجسته‌ی عالَم در آن‌چه بیان کرده و نوشته است، می‌باشد و در همان اوان جوانی، سرآمد همگان بوده است».

«امام الحرمین» گوید: «غزالی دریایی مواج (سرشار از معرفت) است».

«حافظ عبدالغافر فارسی» گوید: «غزالی حجة الاسلام و المسلمین و امام امامان دین است. هیچ چشمی، همانند او را در تکلم و بیان و نطق و حافظه و طبیعت سالم ندیده است».

«حافظ ابن‌نجار» گوید: «غزالی امام فقها به طور مطلق است و به اتفاق علما عالمی ربانی و مجتهد و سرآمد زمان خود است؛ او به یاری سنت پیامبرﷺ و بیان کردن دین خدا اقدام کرد».

«ابن‌عساکر» گوید: «غزالی در علم فقه مذاهب و خلاف (آگاهی و نظر دادن در مورد اختلاف نظر امامان در مذاهبشان) و در اصول ادیان امام است».

«علامه طرطوشی» گوید: «غزالی را دیدم و کلامش را شنیدم، او اهل علم بود و دارای فضایلی بسیار و عقل و فهم و ممارست در علوم در طول زمان عمرش، در او گرد آمده بود».

«ابن‌جوزی» گوید: «غزالی کتاب‌های بسیار خوبی در زمینه‌ی اصول و فروع دین نوشته است؛ کتاب‌هایی که در ترتیب و تحقیق کلام، منحصر به فرد است».

«ابن‌عماد حنبلی» گوید: «خلاصه، این‌که غزالی همانند خود را ندیده است».

«تقی‌الدین السبکی» گوید: «غزالی حجة الاسلام و جامع علوم مختلف بود، او در نقل علوم و فهم آن‌ها بارزترین فرد زمان خود بود».[1]

«محورهای اصلی و اساسی در مواعظ و نصایح امام غزالی رحمه‌الله»

هدف اصلی هر عالم مخلصی تصحیح روند زندگی جامعه‌ای است که مخاطب اوست و کار اصلی هر عالمی شبیه به‌کار پزشکی است که بیماران را معالجه می‌کند، او باید علت بیماری را بداند و تشخیص دهد تا بتواند معالجه‌ای موفق داشته باشد و دارویی مؤثر تجویز کند.

در زمان امام غزالی، بیماری‌های مهلک فراوانی گریبانگیر جامعه بود؛ فلسفه، نزدیک بود بر طبقه‌ی فرهنگی غلبه و سیطره پیدا کند، در صورتی که غزالی مقابل آن نمی‌ایستاد و وی توانست که آن را با ضربه‌ای سخت ناکار کند، گرچه آثار آن هنوز از بین نرفته است.

---

۱. تمامی این اقوال به نقل از کتاب‌های «البداية و النهاية» و «شذرات الذهب» و «طبقات الشافعية الكبرى» می‌باشند.

از طرف دیگر، باطنیه چنان نیرومند بودند و اوضاع را به سمت و سوی خود کشانده و در دست گرفته بودند که کسی جرأت نقد آن‌ها را هم نداشت چه برسد به مخالفت با آن، زیرا انجام این کار به قیمت زندگیش تمام می‌شد. اما امام غزالی بزرگ‌ترین جهاد را در آن موقعیت برملا ساختن آرای خبیث باطنیه می‌دید و مبارزه در این میدان و شهادت در آن را همسو با مبارزه در غزوه‌ی اُحد و شهادت سید الشهدا حمزه می‌دانست و در این زمینه کتابی به نام «فضائح الباطنیه» تألیف کرد تا با این کار مانعی در برابر سیل خروشان و خوفناک آن‌ها شود.

خطر صوفیان منحرف نیز کم‌تر از خطر باطنیه نبود که غزالی، کتاب «إحیاء علوم‌الدین» را برای مقابله با یاوه گویی‌های آن‌ها تألیف کرد.

علمای زمان غزالی دو گروه بودند: گروهی که همّ و غمشان دنیا بود و برای تأمین آن دست به دامن حکام و امرا می‌شدند و گروهی نیز غرور و فریب بر آن‌ها سیطره پیدا کرده بود (غرور آن‌ها را به خود مشغول کرده بود).

غزالی در چنین موقعیت و وضعیتی پا به عرصه گذاشت.... [1]

به همین خاطر است که چهار چوب و محورهای اصلی و اساسی وعظ و موعظه‌ی او متعدد و مختلفند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. التزام به کتاب و سنّت

التزام به کتاب و سنت ضامن سیر مسلمین در راه صحیح می‌باشد و دین و اخلاقشان را حفظ می‌کند.

امام غزالی بر این امر بسیار مصرّ بود و در هر مناسبتی به آن اشاره می‌کرد و آن را تذکر می‌داد و هرکس کتاب‌های او را مطالعه کند، این امر را به وضوح

۱. «الإمام الغزالی»، از سلسلة أعلام المسلمین، دارالقلم دمشق.

خواهد دید؛ به مثال‌هایی در این زمینه اشاره می‌کنیم: در رساله‌ی «ایها الولد» می‌گوید: «فرزندم! این را بدان که اطاعت و عبادت، پیروی کردن از اوامر و نواهی شریعت، با قول و فعل است، یعنی هرچه می‌کنی یا نمی‌کنی، تنها با اقتدا به شرع و التزام به آن صورت می‌گیرد».

و نیز در این رساله فرموده است: «فرزندم! شایسته است که قول و فعلت موافق و مطابق شریعت خداوند باشد، زیرا که علم و عمل، بدون اقتدا به شریعت، گمراهی است».

در «میزان العمل» می‌گوید: «این را بدان که پیروان راه خدا کم‌اند و مدعیان آن بسیار؛ ما دو علامت و نشانه‌ی رهرو راه خدا را به تو خواهیم گفت؛ این دو نشانه و علامت عبارتند از: یکی، رهرو راه خدا تمامی اعمال و افعالش از هر لحاظ موزون به میزان شریعت و از جهت انجام و اقدام و کیفیت، متوقف بر آن است و...»

پس، [از دیدگاه امام غزالی] میزان شریعت، اصل و اساس برای هر مسلمانی است.

۲. عقیده صحیح در علم کلام نیست

غزالی وقتی در کتاب «إحیاء» درباره‌ی علوم بحث می‌کند، علم کلام را علم نمی‌شمارد؛ ایشان می‌فرمایند: «این را بدان، تمامی دلایل و استدلالاتِ مفید و سودمندی که در علم کلام وجود دارند، در قرآن و اخبار وارده (احادیث) آمده‌اند، پس علم کلام بدون این دلایل و استدلالاتِ مفید چیزی جز مجادله‌ی مذموم که بدعت می‌باشد و چیزی جز یاوه‌گویی و هذیان و خرافات ـ که هیچ ربطی به دین خدا ندارند ـ نیست».

سپس به این مطلب اشاره می‌کند که چنین علمی در میان اصحاب پیامبرﷺ رواج نداشته است و این چنین می‌گوید: «پیامبرﷺ وقتی که فوت کرد، هزاران صحابی داشت که آن‌ها را ستوده و همه‌ی آن‌ها نسبت به خدا عالم بوده‌اند، اما هیچ‌کدام از آن‌ها فن کلام را نمی‌دانسته‌اند».[1]

۳. قواعد و اصول کلی دین

امام غزالی بر رو کردن به قواعد کلی (دین) تأکید و حرص می‌ورزد، چراکه این قواعد، معیارهایی هستند که کار با آن و رجوع به آن در هنگام اقدام به اجرای اوامر دین، ساده است.

مسایل دینی دو قسمت است: یکی ترک منهیات (آن‌چه از آن نهی شده است) و دیگری انجام طاعات، و ترک منهیات مهم‌تر است. اوامر خدا از دو قسم فرایض و نوافل (سنت و مستحب) تشکیل می‌شوند و فرایض، اصل و وسیله‌ی نجات و نوافل، اعمالی هستند که انسان را به درجات برتر و بالاتر خواهد رساند.

شناخت اولویات و رعایت ترتیب، آن‌ها امری واجب است؛ پس فرایض مقدم بر نوافل می‌باشند و فرض عین مقدم بر فرض کفایه و انجام آن‌چه از دست می‌رود بر آن‌چه از دست نمی‌رود، مقدم‌تر است.

۴. ارزش وقت

امام غزالی همیشه به ارزش و قیمت وقت و اهمیت دادن به آن و حریص بودن در به هدر ندادن آن و استفاده‌ی صحیح از آن هشدار می‌داد.

---

۱. إحياء علوم‌الدين (۱/۲۳-۲۲).

وقت همان عمر انسان است. هر نَفَسی از نفس‌های انسان ارزش و قیمتش غیر قابل وصف است، زیرا وقتی که رفت دیگر برنمی‌گردد.

پس، وقتی که چنین است، انسان باید بر استفاده‌ی از آن بسیار حریص باشد و جز در خیر و نیکی از آن استفاده نکند.

۵. تزکیه‌ی نفس

امام غزالی به این قسمت بیشتر از سایر قسمت‌ها اهمیت می‌داد. این موضوع در نزد پیشینیان موضوعی مستقل از فقه بوده است، اما امام غزالی آن دو را گرد آورد و به هم منطبق ساخت.

او چنین معتقد بود که فقه در دین خدا باید مقدم بر تزکیه‌ی نفس باشد و شاید ترتیبی که ایشان در کتاب «إحیاء» به‌کار برده‌اند، این مطلب را روشن می‌کند، زیرا او مطالب کتاب را به چهار قسمت تقسیم کرده است:

۱. فقه عبادات؛ ۲. فقه معاملات؛ ۳. مهلکات؛ ۴. منجیات.

انجام اعمال صحیح با فقه عبادات و معاملات در مرحله‌ی نخست محقّق می‌گردد و این امر هم نیازمند علم است؛ پس علم در راه تهذیب نفس نخستین وسیله و اولویت اول است.

سپس طهارت با اجتناب از مهلکات محقّق خواهد شد و آن‌گاه تزکیه‌ی نفس می‌آید که به وسیله‌ی تعامل با منجیاتی از جمله توبه و اخلاص و مراقبه و محاسبه‌ی نفس حاصل می‌شود.

امر تزکیه مهم‌ترین مسأله‌ای است که در این مواعظ و نصایح می‌خوانیم.

۶. نکات بسیار دقیق در امر تزکیه‌ی نفس

امام غزالی تنها به بیان عناوین برجسته و شرح آن‌ها در این قسمت اکتفا نکرده است، بلکه ایشان به کنه مطالب، و مسایلی که به تزکیه‌ی نفس مرتبط و در پیش راه آن است، پرداخته و آن‌ها را نیز شرح داده است؛ مثلاً: مسأله‌ی غیبت که در اسلام امری حرام شمرده می‌شود، تنها در زبان خلاصه نمی‌شود، همان طور که در بحث‌های مربوط به آن بیان می‌شود؛ امام غزالی چنین معتقد است که غیبت گاهی با زبان و گاهی با کنایه و عمل و اشاره است، این امر حتی با ایما و ادا در آوردن و عیب‌جویی و نوشته و حرکت و مسایل دیگری از این قبیل انجام می‌گیرد؛ گاهی هم غیبت با قلب انجام می‌گیرد؛ امام غزالی این موضوع را این چنین توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: «همان طوری که درست نیست دیگری را پیش کسی دیگر با زبانت به بدی یاد کنی، درست هم نیست به بدی درباره‌ی کسی با خودت نیز بحث کنی و نسبت به او سوء ظن داشته باشی».

ایشان بدترین نوع غیبت را این می‌دانند که انسان ریاکار ظاهر الصلاح از خود بروز می‌دهد تا با بیان الفاظی خود را از غیبت و عیبی که بیان می‌کند، پاک شمارد و با این کار خود را بهتر از دیگران نشان دهد؛ مثلاً: نزد او از کسی صحبتی می‌شود، ایشان می‌گوید: حمد و ثنا برای خدایی که ما را از وارد شدن به دربار حکام محفوظ داشته ست؛ یا بگوید: از بی‌حیایی به خدا پناه می‌بریم؛ از خداوند می‌خواهیم ما را از آن محفوظ دارد.

در این الفاظ و جملات منظور او عیب گرفتن از آن شخص مورد بحث است اما با صیغه‌های دعایی آن را بیان می‌کند.

امام غزالی این چنین به نکات، ریز و دقیق توجه کرده‌اند.

گاه‌گاهی در پشت تواضع، کبر نهان است همان طور که پشت پرده‌ی زهد، حب شهوت کمین کرده است.[1] *

۷. عقل و تقلید

به نظر غزالی عقل نقش مهمی در فهم اسرار شریعت دارد.

وقتی که التزام به کتاب و سنت واجب است، پس بر عقل است که در راهِ فهمِ اسرار و حِکَم عمل کند، تا صاحبش عالم باشد نه ظرفی باشد برای علم؛ بر این اساس است که تقلید تنها از پیامبر ﷺ درست است و از اصحاب پیامبر ﷺ نیز بدین جهت است که اعمالشان مطابق آن‌چه از پیامبر ﷺ دیده و شنیده‌اند و می‌باشد. تقلید خارج از این چهارچوب اصلاً و به هیچ‌وجه درست نیست، زیرا باعث تعطیلی عقل می‌شود و هرکس از عقل استفاده نکند عالم نخواهد بود.

امام غزالی می‌فرماید: «تقلید تنها از صاحب شرع یعنی پیامبر ﷺ در آن‌چه انجام داده و فرموده‌اند درست است و از اصحاب او تنها از این جهت است که اعمالشان مطابق آن‌چه از پیامبر ﷺ دیده و شنیده‌اند، می‌باشد».

---

۱. المهذب من الإحياء (۲/۲۲۹).

*- این روش و دقت امام غزالی- او را به استنباط مسایلی دقیق در فقه کشانده است که تنها در زمان ما و بعد از نُه قرن از آن بحث می‌شود؛ از جمله‌ی نمونه‌های آن، سخنی است که درباره‌ی آن چیزی گفته است که امروزه آن را «مالکیت فکری» می‌نامند. وی - در هنگام بحث از مؤلفان - می‌گوید: «... و گاهی [مؤلفی در حیاتش] از تعریف از خودش بدش نمی‌آید و گاهی چیزی را که خوب و زیبا می‌داند، نقل می‌کند و به گوینده‌ی آن اشاره‌ای نمی‌کند و آن را همانند یک دزد، نقل می‌نماید، یا این‌که کمی در آن تغییر ایجاد می‌کند. درست همانند کسی که پیراهنی می‌دزدد و آن را تبدیل به قبا می‌کند، تا کسی نداند که دزدی است».

پس بر هر عالمی واجب است که حق را بشناسد و با حق و بر اساس آن دیگران را بشناسد و این با عدم استفاده از عقل ممکن نیست و نخواهد بود.

۸. اصلاح تصوف

اصلاح تصوف یکی از محورهای اصلی و اساسی‌ای است که امام غزالی به آن بسیار توجه کرده‌اند. ایشان با این منظور و هدف، کوشش فراوان کرده که راه صحیح تصوف را ترسیم کند که ابتدای آن از علم است، زیرا از دیدگاه او جاهل هرگز نمی‌تواند صوفی باشد و کتاب «إحیاء» ایشان نیز چیزی جز روش و منهجی که ایشان در این زمینه وضع کرده‌اند، نمی‌باشد. او صوفیان را از توجه و سرگرم شدن به شطحات[۱] و اوهام بر حذر داشته است.

امام غزالی تلاش و جهد خود را صرف بیان انحرافاتی کرد که دامن تصوف را گرفته بود، تا با این کار هم مردم و هم صوفیان را با واقعیت‌های تصوف آشنا کند و به همین خاطر است که برخی از مؤلفان، تصوف را با تاریخ قبل از غزالی و تاریخ بعد از او نشان می‌دهند.

۹. اصلاح علما

علما رهبران امت و وارثان انبیا هستند و صلاح آن‌ها سبب صلاح مردم است و فساد آن‌ها امت را دچار خطر بزرگی می‌کند، به همین خاطر است که در بیانات غزالی صفات علمای دنیا و علمای آخرت و تأکید بر توأم بودن علم و عمل بسیار به چشم می‌خورد، زیرا علم به تنهایی انسان را در روز قیامت نجات نخواهد داد.

---

۱. الفاظی که بر زبان برخی از صوفیان در هنگام وجد و حال جاری می‌شود و هیچ وجهه‌ی شرعی ندارد.

در رساله‌ی «ایها الولد» به وظیفه‌ی عالم و این‌که بسیار در معرض خطر و لغزش است، اشاره‌ی فراوان می‌کند و کتاب «إحیاء» نیز مملو از این بیانات است.

۱۰. اخلاص

«اخلاص» اساسی‌ترین محوری است که تربیت اسلامی حول آن می‌چرخد؛ خداوند در بسیاری از آیات به اخلاصِ در دین امر فرموده است:

﴿وَ مٰا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.[1]

«و به آن‌ها دستوری داده نشده بود جز این‌که خدا را مخلصانه بپرستند و تنها شریعت او را آیین خود قرار دهند».

«اخلاص» یعنی پاک کردن عمل از تمامی شوائب، تا با این کار، نیت و عمل تنها و تنها خاص خداوند گردد و تنها و تنها به خاطر او انجام گیرد و سبب نزدیک شدن به او شود و هیچ عاملی دیگر در نیت و کار نباشد.

«اخلاص» صاحبش را از ریا و توجه به دیگران در کار، منزه و پاک می‌گرداند.

امام غزالی به این مطالب بسیار پرداخته و برای توضیح آن‌ها مثال‌های زیادی را بیان فرموده‌اند، تا با این کار مردم دقایق و حقایق آن را خوب فهم کنند.

***

---

۱. بینة؛ ۵.

آن‌چه بیان شد برخی از محورهای اصلی و اساسی مواعظ و نصایح امام غزالی در رسایل و کتاب‌هایشان بود: البته محورهای دیگری نیز هستند که هر خواننده‌ای در مطالعه‌ی مواعظ و نصایح ایشان، آن‌ها را درک خواهد کرد.

تمامی محورها یک هدف را دنبال می‌کنند و آن، التزام مسلمان بر اوامر خدا در نهان و آشکار است.

فصل اول

«سخنان برگزیده»

«خشوع»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«این را بدان که خشوع، ثمره و نتیجه‌ی ایمان و یقین به جلال و عظمت خداوند متعال است و هرکس از خشوع بهره‌ای داشته باشد، در همه‌ی حرکات و سکناتش، چه در نماز و چه خارج از نماز، چه در جمع و چه در خلوت، خاشع خواهد شد؛ زیرا آن‌چه موجب خشوع می‌شود عبارت است از:

۱. معرفت و شناخت قدرت و عظمت خداوند؛
۲. معرفت بر اطلاع و آگاهی خداوند از بنده در تمامی احوال و اوضاع؛
۳. معرفت و شناخت کوتاهی بنده نسبت به خدای خود.

خشوع، نتیجه و ثمره‌ی این معارف است و خشوع تنها در نماز خلاصه نمی‌شود و تنها متعلّق به آن نیست».[۱]

«مسافران»

«مردم در این دنیا مسافرانی بیش نیستند؛ مبداء، گهواره‌ی آن‌ها و آخرین منزل هم قبر است و بهشت یا جهنم نیز وطن اصلی آن‌هاست. عمر مسافت این سفر است، سال‌های این عمر، مراحل و منازل آن و روزها و ماه‌های عمر نیز فرسخ و میل آن سفر و نَفَس‌هایش گام‌های آن است، اطاعت و عبادت توشه‌ی این سفر و اوقات آن، بهترین سرمایه و شهوات و امیال نفسانی نیز راهزنان راهند.

---

۱. المهذب من الإحیاء. (۱۴۳/۱)، ناشر: دارالقلم دمشق.

سودی که در این سفر حاصل بنده می‌شود، لقای خداوند و ملاقات با او در بهشت همراه با بهره‌مند شدن از نعمت‌های بزرگ و جاودانه‌ی آن است، و خسران و ضرر و زیانی که متوجه عبد می‌شود، دوری از خداوند است.

هرکس از لحظه لحظه‌ی این سفر غافل شود، چنان که عمرش را در غیر طاعت و عبادت نزدیک کننده به خداوند به سر بَرَد، در روز حسرت و ندامت (قیامت) با حسرتی بی‌نهایت روبه‌رو خواهد شد و به سبب همین خطرِ بسیار بزرگ و مسأله‌ی هول‌انگیز است که انسان توفیق یافته، آستین همت و کوشش بالا زده، لذت‌های نفس را ترک می‌گوید و با جدیت تمام از لحظه لحظه‌ی عمرش استفاده می‌کند و بقیه‌ی عمرش را غنیمت می‌داند».[1]

«راه سعادت»

امام محمد غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«مسأله‌ای که برای انسان در مرتبه‌ی بسیار بالا قرار دارد، سعادت و خوشبختی ابدی است و بهترین چیزها، چیزی است که وسیله‌ی رسیدن به این خوشبختی و سعادت است.

انسان هرگز به سعادت دست نخواهد یافت جز با انجام عمل صالح و اعمال صالح هرگز به دست نمی‌آیند جز با آگاه شدن و علم به کیفیت انجام آن‌ها، پس اصل در سعادت دنیا و آخرت کسب علم [به منظور انجام بهترین عمل است]، در نتیجه بهترین عمل کسب علم است».[2]

---

۱. المهذب من الإحیاء (۱/۲۷۴).
۲. المهذب من الإحیاء (۱/۴۶).

«تشابه با صحابه»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«این را بدان و مطمئن باش که داناترین افراد نسبت به زمان خود و نزدیک‌ترین افراد به حق و حقیقت، کسانی هستند که بیشتر از دیگران به اصحاب پیامبر ﷺ شبیه‌اند و بیشتر از دیگران راه و روش و سنت گذشتگان صالح را می‌شناسند و دین صحیح را از آن‌ها گرفته‌اند.

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرمایند: «بهترین ما کسی است که بیشتر، دین را تبعیت کند و این را در جواب آن گفت که به وی گفته شده بود: با فلان کس مخالفت کردی».[۱]

«طهارت و پاکیزگی نصف ایمان است»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«بسیار بعید به نظر می‌رسد که منظور پیامبر ﷺ از این‌که فرمود: "طهارت نصف ایمان است"، [تنها] طهارت و پاکیزگی ظاهر بدن با آب، با وجود تخریب باطن و رها کردن آن با آلودگی‌ها و کثافات درونی باشد، هرگز چنین نیست.

طهارت دارای چهار مرحله است:

۱. طهارت و پاک کردن ظاهر از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها؛

۲. پاک کردن اعضا از ارتکاب گناه و معصیت؛

۳. پاک کردن قلب از اخلاق مذموم و اعمال منفور و زشت؛

---

۱. المهذب من الإحياء (۷۷/۱).

۴. پاک کردن درون از هر آن‌چه غیر خداست و این طهارت، طهارت انبیا و صدیقین می‌باشد».[۱]

«نماز، دعا و مناجات با خداست»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«نماز مناجات با خداست، پس چگونه می‌شود با غفلت انجام گیرد؟!

از علی بن حسین (زین‌العابدین) حکایت است که او هرگاه وضو می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد، خانواده‌اش به او می‌گفتند: این چه حالتی است که هنگام وضو بر تو عارض می‌شود؟ جواب می‌داد: آیا می‌دانید که در خدمت چه کسی می‌خواهم بایستم؟!».[۲]

«عالم باش نه ظرف علم»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«بر عالم است که نسبت به علومی که کسب می‌کند اعتمادش آگاهانه باشد و با صفای دل آن را درک کند نه این‌که آن را به تقلید از دیگران بگیرد که آن‌ها هم از غیر خود شنیده‌اند.

تنها باید از صاحب شریعت یعنی پیامبر ﷺ تقلید کرد و اصحاب او نیز از این جهت که از پیامبر ﷺ شنیده و دیده‌اند، مورد تقلید قرار می‌گیرند.

وقتی پیامبر ﷺ در اقوال و افعالش مورد تقلید قرار می‌گیرد بر مقلد است که بر اسرار اقوال و افعالش و فهم حقایق آن‌ها حریص باشد.

---

۱. المهذب من الإحیاء (۱/۱۰۶ـ۱۰۵). ۲. المهذب من الإحیاء (۱/۱۲۳).

افعال پیامبرﷺ حتماً دارای اسرار و مقاصدی هستند، پس بر مقلد است که در پی کشف اسرار اعمال و اقوال ایشان باشد، زیرا اگر تنها به شنیدن و حفظ آن‌ها اکتفا کند، در این صورت عالم نیست بلکه تنها ظرفی است برای علم».[1]

«مردم سه نوعند»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«مردم سه دسته‌اند:

۱. گروهی مانند غذایند که هیچ‌کس از آن‌ها بی‌نیاز نیست؛

۲. گروهی هم‌چون دارو هستند که گاه‌گاهی به آن‌ها نیاز است؛

۳. گروه سوم هم‌چون درد و بیماری هستند که هرگز و در هیچ حالت و وضعیتی، مطلوب و مورد نیاز هیچ کسی نیستند، اما بعضی اوقات انسان گرفتارشان می‌شود و این‌ها انسان‌هایی هستند که شخص هرگز با آن‌ها مأنوس نمی‌شود و هیچ سودی از آن‌ها نمی‌گیرد، بلکه باید با آن‌ها مدارا کند تا خلاص و نجات یابد. اما با این وجود نیز با دیدنشان فوایدی عاید انسان می‌شود و آن شناخت احوال و افعال زشت و خبیثشان است، برای آن‌که آن اعمال شناخته شوند و از آن‌ها دوری و پرهیز شود.

انسان خوشبخت کسی است که از دیگران پند گیرد و مؤمن آینه‌ی مؤمن است.

به حضرت عیسی علیه السلام گفته شد: چه کسی تو را تأدیب کرد؟ گفت: هیچ‌کس، ولی خودم جهالتْ جاهلان را دیدم و از آن اجتناب کردم».[2]

---

۱. المهذب من الإحیاء (۱/۷۶).
۲. بدایة الهدایة؛ ص۱۴۴.

«آداب اجتماعی»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«آن‌گونه باش که برخی از حکیمان گفته‌اند:

- با دوست و دشمن با خوش‌رویی برخورد کن؛
- بدون غرور و تکبر اظهار عزت کن و بدون ذلت اظهار تواضع؛
- در تمامی کارهایت معتدل و میانه‌رو باش زیرا هم افراط و هم تفریط مذموم و ناپسندند؛
- زیاد چپ و راست و پشت خود را نگاه مکن؛
- از این‌که بی‌جهت با ریشّ و انگشتری و انگشتانت سرگرم شوی، بپرهیز؛
- از این‌که دست در دندان و دهان و دماغت فرو بری و آب دهانت را به هر سمت و سویی پرت کنی، بپرهیز؛
- از این‌که تند تند راه بروی و پاها را پیش مردم دراز کنی، خودداری کن؛
- از این‌که در برابر دیگران و در نمازت خمیازه بکشی، بپرهیز؛
- سعی کن نشستن و برخاستنت با متانت و سخن گفتنت، منظم و مرتب باشد؛
- خوب و معتدل به سخن دیگران گوش کن و تعجب و بی‌توجهی زیاد از خود نشان مده؛
- هرگز از تعجب و محبت خود نسبت به فرزند یا شعر یا گفتار یا دیگر خصوصیات خودت سخن مگو؛

ـ هرگز خود را هم‌چون زنان زینت مده و آرایش مکن».[1]

«دنیا و آخرت»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«دنیا و آخرت تو عبارتند از دو حالت حالات دل تو.

آن‌چه به تو نزدیک است، دنیا نامیده می‌شود و این شامل تمامی چیزهای قبل از مرگ است.

آن‌چه از تو دور است و بعد از مرگ به آن می‌رسی، آخرت توست.

این را بدان که دنیای تو، تمامِ آن چیزهایی است که اکنون و قبل از مرگ در آن بهره و نصیب یا هدف یا شهوت و لذتی داری و همه‌ی آن‌ها مذموم نیستند.

ـ این را بدان، آن‌چه در آخرت همراه تو خواهد بود و نتیجه و ثمره‌اش بعد از مرگ با تو باقی خواهد ماند، چیزی جز علم و عمل نیست؛ علم به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و... و عمل که همان عبادت خالصانه‌ی خداوند متعال است، این چیزها گرچه در دنیا هستند، ولی جزو دنیا نیستند.

ـ آن‌چه در دنیا لذتی زودگذر دارد و هیچ سودی برای آخرت در پی ندارد؛ مانند: لذت بردن از معاصی و به سر بردن در ناز و نعمتی که انسان را به سوی تنبلی و حماقت سوق می‌دهد، جزو مسایل دنیایی مذموم هستند.

ـ آن‌چه لذت زودگذر است ولی انسان را در انجام اعمال آخرت یاری می‌دهد، هم‌چون طعام و لباس و هرآن‌چه انسان برای بقا و صحتش بدان

---

۱. بداية الهداية؛ ص۱۵۴.

نیازمند است، جزو مسایل مذموم دنیا نیستند، بلکه دنباله‌ی قسمت اول و وسایلی هستند که انسان را در سعادت اخروی یاری می‌دهند».[۱]

«هم‌نشینی مکن»

امام غزالی رحمه الله می‌گوید:

«هرگز با انسان‌های احمق هم‌نشینی و مجالست مکن؛ زیرا هم‌نشینی با احمقان، در نهایت، منجر به تنهایی و جدایی می‌شود و بهترین حالت او وقتی است که می‌خواهد دلسوزانه به تو نفعی برساند ولی به تو ضرر و زیان می‌رساند و این را بدان که دشمن عاقل، به از دوست نادان است.

ـ هرگز با انسان بد اخلاق هم‌نشین مشو، زیرا نه بر شهوتش مسلط است و نه هنگام خشم و عصبانیت بر نفسش.

ـ هرگز با فاسقان هم‌نشین مشو، زیرا بر انجام گناهان کبیره مصرّند و این را بدان که هرکس از خدا بترسد، بر انجام معاصی کبیره مصرّ نیست و هیچ‌کس از بدی شخصی که از خدا نمی‌ترسد، در امان نیست.

ـ هرگز با دنیاپرستان و حریصان مجالست مکن، زیرا هم‌نشینی با آن‌ها سمّ کشنده است و این را بدان که انسان طبیعتاً به تشبه جستن و پیروی، گرایش دارد، بلکه از طبیعت دیگران می‌دزدد، پس مجالست با دنیاپرستان، دنیاپرستی و حرص بر دنیا را در تو افزایش می‌دهد و مجالست و هم‌نشینی با زاهدان، زهد تو را نسبت به دنیا فزونی می‌بخشد.

ـ هرگز با دروغ‌گو هم‌نشینی مکن، زیرا تو را فریب می‌دهد، او هم‌چون سراب است آن‌چه را دور است به تو نزدیک و آن‌چه را نزدیک است از تو دور می‌کند».[۲]

---

۱. المهذب من الإحياء (۱/۱۲۸ ـ ۱۲۷).　　۲. بداية المجتهد؛ ص۱۴۳ ـ ۱۴۱.

«راه رسیدن به تواضع و فروتنی»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«اگر چنین معتقد باشی که از دیگران برتری، جهل محض است، تو باید همیشه این گونه فکر کنی که دیگران از تو بهترند؛ اگر کوچک‌تر از خودت را دیدی، به خود بگو: این فردی است که مرتکب معصیت خداوند نشده است در حالی که من مرتکب شده‌ام، پس بدون شک او از من بهتر است و اگر بزرگ‌تر از خودت را دیدی، به خود بگو: این فرد مدت‌ها قبل از من عمرش را در عبادت خدا گذرانده است و بیشتر از من طاعت و عبادت دارد، پس بدون شک از من بهتر است.

اگر عالمی را دیدی، به خود بگو: این چیزی دارد که من ندارم و به درجه‌ای رسیده است که من نرسیده‌ام و چیزی می‌داند که من نمی‌دانم، پس چگونه ممکن است من هم‌چون او باشم؟

اگر جاهلی را دیدی، به خود بگو: این در اثر جهلی که دارد مرتکب معصیت خداوند می‌شود، اما من با علم و آگاهی مرتکب معصیت می‌شوم، پس حجت خداوند بر من به مراتب قوی‌تر است و با وجود همه‌ی این مسایل، نمی‌دانم سرانجام و عاقبتم چگونه خواهد بود؟».[1]

«شکر»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«هر نَفَسی که انسان می‌کِشد، نعمتی است از جانب خدا که مدام تجدید می‌شود و بر اوست شکر آن را به‌جای آورد.

---

۱. بدایة المجتهد؛ ص۱۴۳ - ۱۴۱.

پایین‌ترین درجه‌ی شکر این است که نعمت را از سوی خدا بداند و به آن‌چه خدا به او بخشیده است، راضی باشد و بالاترین درجه‌ی آن این است که دل و درون به این معترف باشد که:

مردم از شکرگزاریِ کوچک‌ترین نعمت خدا آن گونه که باید عاجزند اگرچه به درجات بالای کوشش و توان هم برسند، زیرا توفیق یافتن در شکر نیز خود نعمتی جدید است که شکرش واجب است، پس بر هر نعمتی شکری واجب و بر هر شکر نیز شکری دیگر لازم است تا بی‌نهایت».[1]

«احسان و نیکویی در برخورد با دیگران»

امام غزالی رحمه الله گوید:

«خداوند انسان را به عدل و احسان در تمامی امور دستور داده است. عدالت، تنها سبب نجات است و این به منزله‌ی سرمایه در تجارت است و احسان، سبب رستگاری و رسیدن به سعادت است و این، جایگاه سود به دست آمده را در تجارت دارد و هیچ عاقلی نه در معاملات دنیوی و نه اُخروی به اصل سرمایه اکتفا نمی‌کند، بلکه به دنبال سود و ازدیاد آن است، پس شایسته نیست که انسان تنها به عدل اکتفا کند و ابواب احسان را رها کند در حالی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾.[2]

«و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن».[3]

---

۱. بداية المجتهد؛ ص۱۲۳. ۲. قصص؛ ۷۷.
۳. رساله‌ی منهاج العارفین؛ ص ۲۰. مکتبة التراث.

«امر کننده به معروف»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«بر امر کننده به معروف است که دیگران را نصیحت کند و آن‌ها را از خشم و عذاب خدا بترساند و در این راه نهایت دلسوزی را به خرج دهد و با کلامی پُر از مهر و محبت و به دور از خشم و غضب با مردم برخورد کند و با دیده‌ی ترحم به دیگران بنگرد.

آفت بسیار بزرگ و خطرناکی که در این راه وجود دارد و سبب هلاکت است و امر کننده به معروف باید همیشه خود را از آن محفوظ دارد، این است که عالم (به یک موضوع) خود را از دیگران برتر ببیند و دیگران را کوچک و ذلیل بشمارد و چه‌بسا ممکن است فرد امرکننده به معروف هدفش از دعوت دیگران اظهار شرف و بزرگی خود به سبب شرافت علمش و نشان دادن حقارت طرف به علت جهل او باشد. اگر انگیزه این باشد، این در ذات خود منکری است که بسیار و بسیار قبیح‌تر از منکری است که فرد جاهل دچار آن است و در آن به سر می‌برد. و امر کننده به معروف می‌خواهد او را بیدار کند؛ مثال چنین عالمی مثال کسی است که می‌خواهد دیگران را با سوزاندن خود از آتش نجات دهد و این نهایت حماقت و جهالت است».[1]

«حرف راستِ زشت»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«به برخی از حکیمان گفته شد: حرف راستِ زشت کدام است؟

جواب داد: این‌که انسان خود را بستاید.

---

۱. المهذب من الإحیاء (۱/۴۷۳ - ۴۷۲).

از این کار برحذر باش و این را بدان که چنین کاری هم ارزش تو را در میان مردم پایین می‌آورد و هم مورد خشم و غضب خداوند قرار می‌گیری.

خداوند می فرماید:

﴿فَلاَ تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾.[1]

«پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد».[2]

«سخن حقی که از آن قصد یک باطل می‌شود»

امام غزالی رحمه‌الله می فرماید:

«برحذر باش از این‌که بگویی: خداوند بسیار کریم و مهربان و بخشنده است و گناهکاران را می‌بخشد، زیرا که این کلمات حق هستند اما قصد یک باطل از آن‌ها می‌شود و گوینده‌اش را موصوف به صفت حماقت می‌کند، چنان که پیامبرﷺ موصوف و معرفی فرموده است: «عاقل کسی است که همیشه نفسش را مورد محاسبه قرار می‌دهد و برای پس از مرگ کار می‌کند و انسان جاهل، کسی است که تابع و پیرو هوا و هوس خود است و از خداوند آرزوهای دور و دراز می‌کند (آرزوهای بدون تلاش در راه رسیدن به آن‌ها)».

گوینده‌ی چنین کلماتی هم‌چون کسی است که می‌خواهد در علوم دینی فقیه شود بدون این‌که در کسب آن تلاشی غیر از گفتن: "خدا کریم و بخشنده و قادر است، او می‌تواند بر قلب من علوم دین را القا کند همان طور که بر قلب اولیای خود بدون زحمت و تمرین آن‌ها القا کرد" انجام دهد.

و نیز گوینده‌ی چنین کلماتی هم‌چون کسی است که می‌خواهد بدون تجارت یا کشاورزی یا کاری، مالی به دست آورد و بی‌کار می‌نشیند و در این

---

۱. نجم؛ ۳۲.

۲. بداية المجتهد؛ ص ۱۰۶.

راه تنها تلاشش تکرار این جملات است: خداوند کریم است و صاحب خزاین آسمان‌ها و زمین می‌باشد.

هرگاه کلام چنین افرادی را بشنوی، مطمئناً آن‌ها را احمق قلمداد می‌کنی و مورد تمسخر قرار می‌دهی، هرچند که کریم و بخشنده و قادر بودن خداوند کاملاً حق و راست است.

این را بدان که صاحیان بصیرت در دین نیز به تو خواهند خندید آن‌گاه که از خداوند طلب بخشش کنی اما در این راه هیچ گامی برنداری و هیچ تلاشی نکنی؛ این را هم آویزه‌ی گوش کن که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعىٰ﴾.[1]

«و این‌که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست».[2]

«زهــد»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«زهد عبارت است از: ترک مباحاتی که نفس آن‌ها را دوست دارد و ترک آن‌چه مورد نیاز است و نیز ترک مباحاتی که در توان انسان نیست، زهد نامیده نمی‌شود، بلکه ترک آن‌چه در توان انسان است زهد نامیده می‌شود و انجام دهنده‌اش زاهد است.

به «ابن‌مبارک» گفته شد: ای زاهد! در جواب گفت: زاهد، عمر بن عبدالعزیز بود، زیرا وقتی که دنیا تماماً به او روی آورد، آن را ترک کرد اما من در چه چیزی زهد ورزیده‌ام؟

این را بدان که زهد به معنی ترک مال و جوانمردانه آن را بخشیدن نیست، هر چند این، صفات و عادات نیکی است؛ بلکه زهد ترک دنیاست با این

---

۱. نجم؛ ۳۹.
۲. بدایة الهدایة؛ ص ۱۱۶ ـ ۱۱۴.

آگاهی و شناخت که در برابر نفاست آخرت کالایی بسیار ناچیز است و نیز ترک زینت‌های دنیایی به آرزوی رسیدن به زینت‌های بهشتی و ترس از این‌که در آخرت به او گفته شود:

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا...﴾.[۱]

«طیبات و لذایذ خود را در زندگی دنیای خود استفاده و تمام کردید و از آن بهره گرفتید...».[۲]

«از گنجینه‌های نیکی»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«پوشاندن بیماری و فقر و انواع مصیبت‌هایی که انسان دچار آن می‌شود (و زبان به شکایت نگشودن در آن موقعیت‌ها)، از گنجینه‌های نیکی و از والاترین مقاماتی است [که بنده به آن دست می‌یابد].

رضایت به تقدیرات خداوند و صبر در برابر بلا و مصیبت‌های نازل شده از طرف او، یک نوع معامله‌ی بین عبد و خداست و کتمان آن سبب می‌شود که انسان از آفات و آثار نامطلوبشان نیز در امان باشد.

البته اگر نیت و هدف در اظهار آن مشکلات صحیح باشد؛ مثلاً: هدف و قصد، اظهار ناتوانی و درماندگی در برابر خداوند و یا یافتن راه‌حلی برای نجات از آن مشکل یا بیماری باشد، که این، نه‌تنها جای اشکال نیست بلکه لازم و ضروری است و بیان درد است نه اظهار شکایت و این اظهار، تنها آن‌گاه شکل شکایت پیدا خواهد کرد که با ابراز ناخرسندی و عدم رضایت از تقدیرات و فعل خداوند همراه شود که در این صورت قطعاً امری حرام

---

۱. احقاف: ۲۰.

۲. المهذب من الإحياء (۲/۳۳۹ـ۳۳۸).

خواهد بود و با وجود این، اگر با ابراز نارضایتی همراه نباشد، حرام نیست، اما ترک آن بهتر می‌باشد».[۱]

«غنیمت شمردن عمر»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«زمانی که سپری می‌کنی عمر توست [که لحظه لحظه‌ی آن از بین می‌رود] و عمر تو، بزرگ‌ترین سرمایه و محور تجارت توست، پس ببین و دقت کن که چگونه با سرمایه‌ات تجارت می‌کنی و چگونه از آن در جهت کسب نعمت‌های ابدی و تقرب به خدا استفاده می‌کنی، زیرا هر لحظه از عمرت گوهر بی‌نظیر و گران قیمتی است و اگر بیهوده از دست برود، دیگر برنمی‌گردد.

پس مانند احمقان فریب خورده مباش که هر روز به افزایش اموالشان در کنار کاهش عمرشان شاد می‌شوند، اما چه سودی هست در مالی که افزوده می‌گردد و برای عمری که کاهش می‌یابد؟!

و تنها نسبت به ازدیاد علم و عمل صالح خوش‌بین و مسرور باش، زیرا تنها علم و عمل هستند که همراه و مونس تو در قبر می‌باشند؛ جایی که عیال و مال و فرزند و دوست و اقربای تو، تو را در آن‌جا تنها می‌گذارند».[۲]

«ستونِ نماز»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«اصل و ستون نماز، خشوع و حضور قلب همراه با قرائت و ذکر با سعی در فهم آن می‌باشد؛ حسن بصری رحمه الله می‌فرماید: «نمازی که در آن قلب حاضر

---

۱. المهذب من الإحیاء (۳۵۸/۲).
۲. بدایة الهدایة؛ ص ۶۵.

نباشد، انسان را بیشتر به عقاب و هلاکت نزدیک می‌کند تا به سعادت»؛ پیامبرﷺ می‌فرمایند: «انسان از نمازش فارغ می‌شود در حالی که تنها یک دهم [یا] یک نهم [یا] یک هشتم [یا] یک هفتم [یا] یک ششم [یا] یک پنجم [یا] یک چهارم [یا] یک سوم [یا] نصفی از آن برایش نوشته شده است»[1] ».[2]

«رو به قبله نمودن»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«هرگاه رو به قبله ایستادی، پس قلبت را از توجه و اهتمام به دنیا و مافیها منصرف گردان و تنها متوجه نماز باش، زیرا خداوند هرگز کسی را که متوجه اوست، رد نخواهد کرد و کسی را که او را می‌خواند، ناامید نمی‌کند.

هرگاه گفتی: «الله اکبر»، این را بدان که خداوند هرگز به خدمت و ذکر تو نیازمند نیست، زیرا نیاز صفت محتاجان (بندگان) است و بی‌نیازی صفت ذات اوست و تنها بندگان را به وظایفی موظف کرده تا آن‌ها را به عفو و رحمت خود نزدیک کند و از خشم و عذابش دور و محفوظ دارد».[3]

«ترس از خدا»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«ترس از خدا، تازیانه‌ای است که خداوند به وسیله‌ی آن بندگانش را به کسب علم و انجام اعمال صالح وادار می‌کند تا از این طریق به درجه‌ی قرب او برسند.

---

۱. ابوداود: ۷۹۴.

۲. بدایة الهدایة؛ ص ۸۱. حدیث اشاره به اجرو پاداش مقدار خشوعی دارد که بنده در نمازش به‌کار می‌برد.

۳. رساله‌ی منهاج العارفین؛ ص ۲۶.

فواید ترس از خدا عبارتند از: حذر، ورع، تقوا، ذکر و دیگر اعمالی که انسان را به خدا نزدیک می‌کنند.

ترس از خدا اگر نتیجه‌ای در بر نداشته باشد و اگر مؤثر در انجام اعمال صالح نباشد، نبودنش بهتر از بودنش است و اگر تنها نتیجه‌اش عفت، یعنی خودداری از انجام مقتضیات هوس و آرزو هم باشد، دارای درجه است، ولی اگر نتیجه‌اش ورع و تقوای خدا باشد، این والاتر است.

ترس از خدا آن است که انسان را به درجه‌ی صدیقین برساند که نهایت ترسِ پسندیده است، به شرط این‌که به صحت و سلامتی جسمی و عقلی انسان ضربه وارد نکند، زیرا در چنین صورتی دیگر، آن ترس، ترسی مطلوب نیست بلکه یک نوع بیماری است که باید مداوا شود».[1]

«شگفتا!»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«شگفتا! وقتی به دنبال کسب مال دنیا هستیم، شب و روز برایش کار می‌کنیم و دست به کشت و زرع و تجارت و سفر و... می‌زنیم تا آن را به دست بیاوریم و هرگاه به دنبال کسب درجه‌ای در علم باشیم، به دنبال آن می‌رویم و در راه حفظ و تکرار و تمرین آن، خود را خسته می‌کنیم.

شگفتا! آن گاه که به دنبال رزق و روزی باشیم، هرگز در منزل نخواهیم نشست و با اطمینان به رازق بودن خداوند، نخواهیم گفت: خدایا ما را رزق و روزی بده.

اما آن گاه که چشم طمع به غفران خدا و بخشش او و نعمت‌های جاویدان بهشتیش می‌اندازیم، به این قناعت خواهیم کرد که بگوییم: خدایا! ما را

---

۱. المهذب من الإحیاء؛ ((ع)۳۱۲ـ۳۱۱).

بیخش و به ما رحم کن [و ما را وارد بهشت کن] و این در حالی است که خداوندی که مورد امید ماست و عزت و دلگرمی ما به او وابسته است، ما را ندا می‌زند و می‌فرماید:

﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعىٰ﴾.[1]

«و این‌که برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست».

و این آیه و همه‌ی چیزهای دیگر، ما را بیدار نمی‌کنند و از میدان غرور و سرمستی و آرزوهای دور و دراز خود خارج نمی‌کنند و این مصیبتی بس بزرگ است و اگر خداوند به ما با توبه‌ای نصوح به ما کَرَم و بخشش نکند و با آن بر ما منت ننهد، به راستی هلاک خواهیم شد، پس از او می‌خواهیم ما را بیدار کند و توبه‌ی ما را بپذیرد».[2]

«پوشاندن گناهان»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«لباس و پوشش نعمتی است که خداوند به انسان بخشیده است تا جسمش را با آن بپوشاند و لباس تقوا بهترین لباس است و بهترین پوشش آن است که مانع ارتباط تو با خداوند نشود و درون تو را به خود مشغول نکند، پس هرگاه لباس پوشیدی، به یاد محبت خدا نسبت به سرّ عیب بندگانش باش و هرگز عیب بنده‌ای را که از آن آگاهی، برملا مکن و سعی کن به عیوب خود مشغول باشی و با طلب مدام از خدا، گام در راه پوشاندن و تطهیر آن برداری.

[این را بدان که] هرگاه بنده‌ای گناه و معصیتش را فراموش کرد، این فراموشی سبب عذاب او و ازدیاد جرأتش بر انجام معاصی می‌شود و اگر از

---

۱. نجم: ۳۹.
۲. المهذب من الإحیاء (۳۲۵/۲).

خواب غفلت بیدار شود، گناهانش را در جلوی چشمان دلش قرار خواهد داد و اشک بر آنان خواهد ریخت و ترس، درونش را در بر خواهد گرفت و از شرم خداوند ذوب خواهد شد [و دیگر مرتکب معصیت نخواهد شد]».[۱]

«مراقبتِ نفس»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«هان، آگاه باش که نمی‌توانی اوامر خدا را انجام دهی مگر این‌که لحظه لحظه‌ی زندگیت از صبح تا شب مراقب احوال و اوضاع جوانح (قلب و دو پهلو) و جوارحت باشی.

این را بدان که خداوند به اندرونت آگاه است و بر ظاهر و باطنت مشرف و از تمامی احوال و اوضاع و سکنات و حرکاتت مطلع، پس ای مسکین! در ظاهر و باطن در برابر خداوند متعال به شیوه‌ی ادب بنده‌ی ذلیل گنهکار در حضورِ پادشاه قدرتمندِ قهار، مؤدب شو! و بکوش که مولایت آن‌جا که نهی کرده است تو را نبیند و آن‌جا که امر کرده است ببیند و این را بدان که نمی‌توانی به چنین درجه‌ای برسی مگر این‌که لحظات زندگیت را با عبادت و اطاعت او برنامه‌ریزی و اورادت را مرتب و از لحظه لحظه‌ی اوقاتت استفاده کنی».[۲]

«ابتدا ادای فرایض»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«بر انجام واجبات اقدام کن و کوشا باش، زیرا شخصیت واقعی تو، به انجام کامل و درست فرایض بسته است. با انجام نوافل نیز فرایض را حفظ کن

---

۱. رساله‌ی منهاج العارفین؛ ص ۲۱.
۲. بدایة الهدایة؛ ص ۲۸.

و هرگاه در انجام عبادتی بیشتر موفق شدی، شکر و خوفت را نسبت به خدا زیاد کن.

یحیی بن معاذ گوید: تعجب می‌کنم از کسی که طالب فضل و بزرگی است اما فرایض را ترک می‌کند».[۱]

«علما و غرور»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«تکبر، چه‌قدر زود به سراغ علما می‌آید! چنان که عالم همین که به علم دست یافت و زیبایی آن را در درون خود درک کرد، خود را برتر و بزرگ‌تر از دیگران می‌بیند و دیگران را تحقیر خواهد کرد و هم‌چون حیوانات به آنان می‌نگرد و آن‌ها را جاهل و نادان قلمداد می‌کند و انتظار دارد که آن‌ها اول سلام کنند و جلوی پایش برخیزند و خدمتکارش شوند و اکثراً پیش می‌آید که مردم به ملاقاتش می‌روند اما او به زیارت و ملاقات دیگران نمی‌رود و هرکس با او رفت و آمد کند او را به خدمت خود می‌گیرد و هم‌چون بنده و برده با او برخورد خواهد کرد گویی که علم آموزی او کاری است که برای آن‌ها کرده و لطفی است که در حقشان انجام داده است (یعنی او از علم استفاده‌ی ابزاری می‌کند)؛ این، در مسایل دنیاست.

در مسایل اخروی نیز حال و وضع او تکبر بر مردم است، به این‌که او خود را نزد خدا بهتر و برتر از دیگران می‌داند و بیشتر از آن‌چه بر خود دلسوزی کند و از عاقبت و سرانجام خود هراس داشته باشد از عاقبت مردم می‌ترسد و بیش‌تر از آن‌ها به خود و اعمالش امیدوار است؛ چنین فردی بهتر است

---

۱. رساله‌ی منهاج العارفین: ص ۴۲.

جاهل نامیده شود تا عالم، چراکه علم حقیقی آن است که انسان به وسیله‌ی آن خود و پروردگارش را بشناسد و خطر سرانجامش را مد نظر داشته باشد و این علم، علمی است که خوف و تواضع را به انسان می‌بخشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[1]

«حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها عالمان (به دین) از او می‌ترسند».[2]

«انواع دوستان»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«این را بدان که دوستان سه نوعند:

۱. دوستانی آخرتی که مؤمنانه با آنان رفتار کن؛

۲. دوستانی دنیایی که با اخلاق نیکو و پسندیده با آنان رفتار کن؛

۳. دوستانی غیر از این دو؛ سعی کن از شر و فتنه‌ی آنان در امان باشی».[3]

«منافذ ورود شیطان به قلب»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«محافظت و مراقبت قلب از وسوسه‌های شیطانی بر هر انسانی واجب است و این کار جز با شناخت منافذ ورود شیطان به قلب میسر نیست، پس شناخت این منافذ امری واجب است و منافذ ورود شیطان، همان صفات خود انسان است که بسیار هم هستند؛ برخی از این راه‌ها اصلی و مشخص و بزرگ‌تر هستند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

---

۱. فاطر: ۲۸.

۲. المهذب من الإحیاء (۲/۲۰۴).

۳. بدایة الهدایة؛ ص ۱۴۴.

ـ خشم و شهوت: هرگاه انسان عصبانی شد [یا مغلوب شهوتش گردید]، شیطان هم‌چون توپی که کودک با آن بازی می‌کند، با او بازی خواهد کرد.

ـ حسد و حرص: هرگاه انسان بر چیزی حریص شد یا نسبت به کسی حسادت ورزید، این حرص و حسد، او را کر و کور خواهد کرد.

راه‌های دیگر آن از کوچک و بزرگ عبارتند از:

ـ علاقه داشتن به آراستن لباس و اسباب و وسایل منزل و...: شیطان وقتی دید قلب انسان مغلوب چنین امری است و به آن عادت کرده است، از آن راه، وارد قلبش می‌شود و در آن لانه می‌سازد و روز به روز آن را فراخ و فراخ‌تر می‌کند و مدام او را به تغییر و تعمیر منزل و تزیین آن فرامی‌خواند و عمرش را در این راه نابود می‌کند و از بین می‌برد؛ ناگهان مرگ به سراغش می‌آید و در حالی می‌میرد و جان می‌دهد که در راه شیطان و تبعیت از او و خواسته‌هایش به سر می‌برد.

ـ توقع داشتن از مردم: وقتی این توقع بر قلب غالب شد، شیطان روز به روز این را در برابر چشمانش که وی خود را برای فرد مورد توقع بیاراید و برایش تصنع کند زینت می‌بخشد و او را دچار ریا نیز می‌کند و کار را به جایی می‌رساند که شخص مورد توقع به‌سان معبودش می‌شود.

ـ عجله و عدم طمأنینه در انجام امور.

ـ بخل و ترس از فقر و تنگ‌دستی: او به این وسیله از انفاق و صدقه فرار می‌کند و شیطان او را وادار به ذخیره کردن هرچه بیشتر می‌کند.

راه‌های اصلی دیگر؛ تعصبات مذهبی و حقد و کینه نسبت به دشمنان و با چشم حقارت به آن‌ها نگریستن است و این از آن چیزهایی است که انسان را از بین می‌برد، اهل عبادت باشد یا اهل فسق؛ زیرا طعنه زدن به مردم و مشغول ذکر عیوب دیگران شدن، صفتی است که در نهاد انسان است.

یکی دیگر از راه‌ها؛ سوءظن نسبت به مسلمانان است. کسی که حکم باطلی را از طریق ظن به دیگری بدهد. شیطان او را وادار به غیبتش می‌کند و سرانجام یا او را از بین می‌برد یا در انجام حقوق و وظایفش نسبت به او کوتاهی می‌کند و با چشم حقارت به او می‌نگرد و خود را بهتر از او می‌بیند و هرکدام از این‌ها جزو مهلکات هستند.

آن‌چه بیان شد تنها برخی از راه‌های، ورود شیطان به قلب انسان است».[1]

«طهارت و صفای دل در راه کسب علم»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«نخستین وظیفه‌ی متعلم این است که دل و درونش را از رذایل و اخلاق ناپسند و اوصاف مذموم پاک و پاکیزه گرداند، زیرا علم عبادت قلب و نماز باطن است و وسیله‌ی تقرب باطن به خداوند متعال می‌باشد و همان طور که نمازی که وظیفه‌ی جوارح و اعضای ظاهر است جز با طهارت ظاهر از حدث اکبر و اصغر و خبائث دیگر ممکن نیست و انجامش درست نمی‌باشد، عبادت باطن و آبادانی درون نیز با کسب علم بعد از طهارت آن از خبائث و اخلاق ناپسند انجام می‌گیرد و صحیح می‌باشد».[2]

«حق را بشناس، اهلش را خواهی شناخت»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«بدان که هرکس حق را از طریق افراد بشناسد، در مسیری گام برداشته است که گمراه و سرگردان و پریشان خواهد شد.

---

۱. المهذب من الإحیاء (۲/۲۷-۲۶).
۲. المهذب من الإحیاء؛ ص ۶۴.

تو حق را بشناس، آن‌گاه اهلش را خواهی شناخت، اگر سالک راه حقی.

اگر خواستی به تقلید از دیگران و نگریستن به آن‌چه در بین مردم بهتر و برتر است، اکتفاکنی، در این راه از اصحاب پیامبرﷺ و مقام و فضلشان غافل مشو؛ زیرا اجماع امت بر تقدم آن‌هاست و نهایت دینداری آن‌ها درک نمی‌شود و کسی در آن به گرد پایشان نمی‌رسد و در پیش بودن آن‌ها، به سبب کلام و گفتار نبود، بلکه به سبب علم آخرت بود و برتری ابوبکر صدیقؓ به کثرت روزه و نماز نبود بلکه فضل او به چیزی بود که در قلبش قرار داشت [که ایمان و معرفت حق است]».[1]

«نماز»

امام غزالیؒ می‌فرماید:

«نمازمجموعه اعمالی است که شریعت اسلام آن را مقرر فرموده و ما با انجامش عبودیت خود را [نسبت به معبود] اظهار می‌کنیم. روح نماز، خشوع و نیت و حضور قلب است. نماز، هدیه و وسیله‌ای است که انسان از طریق آن به خدا تقرب می‌جوید و به او نزدیک می‌شود و این هدیه تقدیم خدا می‌شود و خداوند نیز روز قیامت آن را به صاحبش بازمی‌گرداند. پس مواظب باش این اعمال را به نحو احسن انجام دهی تا آن‌گونه به تو بازگردند که اگر نیک انجام دهی، به نفع خودت خواهد بود و اگر بد انجام دهی، به ضرر خودت خواهد بود».[2]

---

۱. إحیاء علوم‌الدین (۲۳/۱).
۲. المهذب من الإحیاء (۱۲۹/۱).

«مردم را چگونه ببینیم؟»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«همه‌ی مردم، نسبت به وارع‌ترین و با تقواترین و داناترین فرد هم به یک نظر نگاه نمی‌کنند، بلکه بعضی به چشم رضایت و بعضی به دیده‌ی خشم به وی می‌نگرند و به همین خاطر است که شاعر می‌گوید:

وَ عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَـيْبٍ كَـلِيلَةٌ   وَ لٰكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا

«چشم رضایت و محبت، نسبت به هر عیبی کور است، ولی چشم ناخرسندی، همه‌ی بدی‌ها را آشکار می‌سازد».

پس دوری گرفتن از گمان بد و از تهمت بَدان واجب است، زیرا بَدان به همه‌ی مردم جز گمان بد ندارند.

هرگاه کسی را دیدی که نسبت به مردم سوءظن داشت و طالب عیوب دیگران بود، این را بدان که او دارای باطنی خبیث است و مرتب خبث و خباثت از او جاری است و بر قیاس خود به مردم می‌نگرد. انسان مؤمن عذر دیگران را می‌پذیرد و دیگران را در برخی از کارها معذور می‌دارد، اما منافق به دنبال عیوب دیگران است و انسان مؤمن نسبت به همه دلی پاک دارد».[۱]

«بیماری دل»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«همه‌ی دل‌ها بیمارند جز آن‌هایی که خدا بخواهد و بیماری قلب را صاحبش تشخیص نمی‌دهد و به همین سبب از آن غافل می‌ماند و اگر

---

۱. إحیاء علوم‌الدین (۱۶/۳).

تشخیص دهد، صبر بر مداوای آن بسیار سخت است، زیرا دارویش مخالفت با شهوت است و این جان کَندن است؛ اگر چنان صبری را هم در خود ببیند، طبیب حاذقی را نخواهد یافت که دست به معالجه‌ی آن بزند، زیرا طبیبان دل عالمانند و عالمان نیز خود گرفتارند.

پزشکِ بیمار، خیلی کم به معالجه‌ای که می‌کند، توجه می‌نماید، پس علاج بیماری هم‌چنان مشکل خواهد بود و بیماری، مزمن و روز به روز خطرناک‌تر خواهد شد و این گونه علم قلوب کم‌کم کهنه و فرسوده می‌شود و مداوای قلب انکار می‌شود و بیماری نیز انکار خواهد شد [و بدبختی دامن این امت بیمار را خواهد گرفت]».[1]

«رعایت اولویت‌ها»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«کار خیر، باید بر اساس رعایت اولویت‌ها پیش رود؛ رعایت اولویت‌ها در انجام اعمال صالح امری واجب و بی‌توجهی به آن کاری ناپسند و غیر عاقلانه است.

اگر انجام دو واجب یا دو امرِ مستحب پیش بیاید، انسان باید در انجام کاری که وقتش تنگ است و خطر از دست رفتنش می‌رود شتاب کند. حال اگر ترتیب را رعایت نکند، فریب خواهد خورد و مثال‌ها در این زمینه بی حد و حصرند؛ زیرا گناه و اطاعت و عبادت امری مشخص و معین هستند اما آن‌چه غامض و پوشیده است، تقدیم برخی از عبادات بر برخی دیگر است؛ مثلاً: تقدیم فرایض بر نوافل و تقدیم فرض عین بر فرض کفایه و تقدیم فرض

۱. إحیاء علوم‌الدین (۶۳/۳).

کفایه‌ای که انجام نمی‌گیرد بر فرض کفایه‌ای که انجام دهنده‌ی بسیار دارد، باید مورد توجه قرار گیرد؛ یا در میان فرض‌های عین، تقدیم آن‌چه که اهم است بر آن‌چه مهم است و تقدیم آن‌چه از دست می‌رود بر آن‌چه فوت نمی‌شود، باید رعایت شود؛ مثلاً: کسی که مالش کفایت نفقه‌ی والدین و حج را با هم ندارد، بیاید و آن را به حج اختصاص دهد، چنین فردی در فریب و اشتباه است، او باید حق والدینش را اداکند سپس اگر توانست به حج برود و این از باب تقدیم اهم بر مهم در میان واجبات بود».[1]

«از شکایت بپرهیز»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«هرگاه درباره‌ی وضعیت زندگی از کسی سؤال شود یا در جواب اظهار رضایت می‌نماید و شکرگزار است یا شاکی می‌باشد و یا سکوت اختیار می‌کند.

[این را بدان که] شکر و اظهار رضایت خود عبادت است و شکایت از زندگی برای دیندار معصیتی قبیح و زشت شمرده می‌شود؛ چرا زشت نباشد؟ شکایت از زندگی در حقیقت شکایت از خدایی است که همه چیز در دست قدرت اوست و اوست که امور را تدبیر می‌کند؛ آن‌چه شایسته‌ی بنده‌ی مسلمان است این است که اگر توانایی و تحمل مصیبت و عدم اظهار آن را ندارد و ضعف، او را به شکایت او می‌دارد، شکایتش را نزد خدا و ذاتی که قادر مطلق بر از بین بردن بلاست مطرح کند و این را بداند که شکایت نزد مولا و اظهار ذلت در برابر او، عزت است اما شکایت نزد غیر او ذلت واقعی است».[2]

---

۱. المهذب من الإحیاء (۲/۲۴۰).
۲. المهذب من الإحیاء (۲/۲۸۸).

«اطاعت و عبادت و امور نهی شده»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«دین دو قسم است: ۱. ترک منهیات (آن‌چه نهی شده)؛ ۲. انجام عبادات.

ترک آن‌چه از آن نهی شده است، سخت‌تر از انجام عبادات است، زیرا انجام عبادات در توان هر کسی هست، اما ترک منهیات و آرزوها جز در توان صدیقین نیست، به همین دلیل است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مهاجر واقعی کسی است که از نواهی خدا هجرت کند».

هرگاه با جوارح خود که نعمت‌های خدا و اماناتی در دست تو هستند، دچار معصیت او شدی، این را بدان که با نعمت خدا انجام معصیت او نهایت کفران و ناسپاسی است».[1]

«اعتدال در امور دنیا»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«آن‌چه پیامبر ﷺ و یارانش بر آن بودند و بدان معتقد، این بود که: دنیا را به‌کلی ترک مکن و شهوات و آرزوها را به‌کلی نابود مساز. آن‌ها در حد نیاز از دنیا استفاده می‌کردند.

در مورد شهوت‌ها و آرزوها نیز باید گفت: پیامبر ﷺ و یارانش «رضی‌الله‌عنهم» شهوت و آرزویی را نابود و ترک می‌کردند که منجر به خروج از حدود شرع و عقل بشود؛ آن‌ها هرگز خود را بنده‌ی هر شهوتی نمی‌کردند و هرگز شهوت را نیز به‌کلی از خود منع و آن را ترک نمی‌کردند، بلکه در این مسیر راه اعتدال را در پیش گرفته بودند.

---

۱. بدایة الهدایة؛ ص ۹۷.

آن‌ها نه به طور کلی از دنیا قهر می‌کردند و نه به طور کلی به آن می‌چسبیدند، بلکه هدف از آفرینش مخلوقات دنیایی را درک کرده و در آن حدود از آن استفاده می‌کردند؛ مثلاً: از غذا و طعام در حدی استفاده می‌کردند که آن‌ها را در انجام عبادت یاری دهد زیرا هدف از آن نیز همین است؛ آن‌ها، در حدی به مسکن توجه می‌کردند که آن‌ها را از سرما و گرما و دزد و مسایلی از این قبیل حفظ کند و حجابی باشد برایشان و در مورد لباس نیز این چنین بود؛ معنی اعتدال در امور این است و محبوب‌ترین مسأله نزد خدا نیز همین است».[1]

«اوامر خدا»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«این را بدان که اوامر خدا عبارتند از: فرایض و نوافل.

فرایض و واجبات، سرمایه و اصل تجارت هستند و نجات به وسیله‌ی آن‌ها صورت می‌گیرد، اما نوافل سود و بهره‌ی این تجارتند و رسیدن به درجات والای عبودیت نیز به وسیله‌ی آن‌ها انجام می‌گیرد؛ در صحیح بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند می‌فرماید: بنده‌ام با هیچ چیزی به اندازه‌ی انجام تکالیفی که بر او واجب کرده‌ام به من نزدیک نمی‌شود و او هم‌چنان با انجام نوافل به من نزدیک می‌شود تا جایی که محبوبم گردد، پس وقتی او را دوست داشتم، گوش و چشم و دست و زبان و پایش خواهم شد؛ گوشی که با آن می‌شنود و چشمی که با آن می‌بیند و زبانی که با آن سخن می‌گوید و دستانی که با آن‌ها کار می‌کند و پاهایی که با آن‌ها راه می‌رود».[2]

---

۱. إحیاء علوم‌الدین (۳/۲۳۰).

۲. بدایة الهدایة؛ ص ۲۷.

«زکات»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«بر هر عضوی از اعضای بدن زکاتی است که ادایش واجب می‌باشد.

- زکات قلب، تفکر در عظمت خدا و حکمت و قدرت او و نعمت‌ها و رحمت اوست؛
- زکات چشم، نگریستن به مخلوقات خدا و دیدن مقدرات او و عبرت گرفتن از آن‌ها و نیز فرو بستن چشم از محرمات او می‌باشد؛
- زکات گوش، استماع هر آن‌چه که سبب نجات است؛
- زکات زبان، نطق به آن‌چه سبب تقرب به خداست؛
- زکات دست، دست کشیدن از منکرات و بدی‌ها و به‌کارگیری آن در امور خیر می‌باشد؛
- زکات پا، گام برداشتن در مسیری که صلاح قلب و سلامت دین در آن است».[1]

«تقوای خدا»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«این را بدان که تمامی خیرات دنیا و آخرت در یک صفت گرد آمده‌اند و آن چیزی نیست جز تقوای خدا.

به نتایج و ثمرات تقوا که در قرآن ذکر شده است توجه کن و بنگر چه خیرهایی به دنبال دارد و چه ثواب‌هایی بر آن مترتب است و چه سعاداتی به

---

۱. رساله‌ی منهاج العارفین؛ ص ۳۷.

آن تعلق می‌گیرد و این را نیز بدان که منازل و درجات تقوا عبارتند از: تقوای از شرک، تقوای از بدعت و خرافات و تقوای از معاصی و گناه».[۱]

«عقیده‌ی عوام الناس»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«در میان مردم، گروهی از متکلمین از لحاظ غلوّ و اسراف، گوی سبق را از همه ربوده‌اند، آن‌ها عوام مسلمین را کافر می‌دانند و چنین گمان می‌کنند که: هرکس علم کلام را همانند آنان نداند و عقاید شریعت را با استدلالات آن‌ها نفهمد، کافر است؛ این‌ها اولاً دایره‌ی رحمت واسع خدا را بر بندگانش بسیار تنگ کرده‌اند و ثانیاً بهشت را تنها بر گروهی کم از مردم که خود باشند اختصاص داده‌اند و سپس آن چیزی از سنت را ندانسته‌اند که به حدّ تواتر رسیده و برایشان آشکار شده است که در عصر پیامبر ﷺ و صحابه «رضی‌الله‌عنهم»، ایشان به مسلمان بودن طوایف ساده و عامی هم حکم می‌دادند که به علم استدلال مشغول نشده بودند و اگر مشغول می‌شدند، آن را نمی‌فهمیدند».[۲]

«عبوس بودن»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«تقوا، در پیشانی نیست تا که عبوس باشد؛

تقوا، در گونه نیست تا که متکبرانه برگردانده شود؛

تقوا، در پشت نیست تا که خم شود؛

---

۱. رساله‌ی روضة الطالبین.

۲. فیصل الفرقة؛ ص ۶۵.

تقوا، در گردن نیست تا که کج شود؛

تقوا، در دامنه‌ی لباس و عبا نیست تا که به دست گرفته شود؛

بلکه تقوا، تنها در قلب است.

اگر با کسی با خوش‌رویی برخورد کردی و او با عبوسی جوابت داد و با علمش بر تو منت نهاد [یا خود را از تو برتر می‌داند] خدا چنین افرادی را در میان مسلمین زیاد نگرداند!».

«اخلاص»

امام غزالی رحمه الله می‌فرماید:

«این را بدان که اخلاص نزد علمای دین ما دو نوع است: اخلاص در عمل و اخلاص در طلب اجر و پاداش.

اخلاص در عمل عبارت است از: اراده‌ی تقرب به خدا و تعظیم اوامر و اجابت دعوتش.

عامل این امر و محرک اصلی آن داشتن اعتقاد صحیح است و ضدش نیز نفاق است و آن، دور شدن از خدا و نزدیک شدن به غیر اوست.

اما اخلاص در طلب اجر عبارت است از: انجام امور و کارهای نیک و صالح با هدف منتفع شدن از ثواب آن‌ها در آخرت که ضدش ریاست و آن اراده‌ی نفع دنیایی با انجام اعمال آخرتی است.

اما تأثیر و نتایج این دو:

اخلاص در عمل، عمل را وسیله‌ی تقرب به خدا قرار می‌دهد و اخلاص در نوع دوم نیز عمل را مقبول خدا می‌گرداند و اجرو پاداش فراوان نیز عاید صاحبش می‌کند.

اما نفاق، اعمال را نابود و آن را از «وسیله‌ی تقرب به خدا بودن، دور می‌کند و ریا نیز موجب ردّ عمل می‌شود».[۱]

«مرگ گناهان»

امام غزالی رحمه‌الله می‌فرماید:

«خوشا به حال آن کس که با مرگش، گناهانش نیز می‌میرند».[۲]

«نکته‌هایی بلیغ در کلام امام محمد غزالی رحمه‌الله»

ـ بهترین علم و باشرف‌ترین علوم، علم به خدا و افعال اوست؛ زیرا کمال انسان و سعادت و صلاح او در گرو چنین علمی است.

ـ مدار اطاعت و عبادت و اعمال جوارح، تصفیه‌ی قلب و تزکیه‌ی آن به خاطر پرتوبخش شدن نور معرفت در آن است.

ـ احمق‌ترین مردم کسی است که به برتری خود بسیار مطمئن و از خود بسیار راضی است و عاقل‌ترین مردم کسی است که بیشتر از دیگران خود و نفسش را متهم کند.

ـ هرگاه کسی را دیدی که نسبت به خدا سوءظن داشت، پس بدان که او باطنی خبیث دارد، در حالی که مؤمن کسی است که قلبش در حق همه‌ی مردم، سالم و بی‌غل و غش باشد.

ـ اگر نفس را از انجام برخی مباحات، منع نکنی، در انجام محرمات طمع خواهد کرد و جسور خواهد شد.

---

۱. روضة الطالبین؛ ص ۵۴.

۲. یعنی گناهی را انجام نداده است که آثار سویی به دنبال داشته باشد و یا کار ناپسندی را از خود به‌جای نگذاشته است که دیگران بر اساس آن عمل کنند و در نتیجه، گناهش با مرگ او پایان می‌یابد. روضة الطالبین؛ ص ۵۲.

ـ باارزش‌ترین علوم، شناخت حیله و مکرهای نفس و مکاید شیطان است و کسب چنین علمی فرض عین و بر هر مسلمانی واجب است، اما مردم نسبت به آن اهمال می‌کنند و به علومی گراییده‌اند که آن‌ها را دچار وسوسه و تسلط و سیطره‌ی شیطان می‌کند.

ـ همه‌ی سعادت، در گرو تملک انسان بر نفس است و همه‌ی شقاوت، در گرو تملک نفس بر انسان.

ـ هرکس مکر و حیله‌های شیطان و آفات نفس را نشناسد، غالب عباداتش خستگی است و ضایع خواهد شد، دنیا از دستش می‌رود و آخرتش هم خسران و نابودی است.

ـ گمان آن کسی که علوم عقلی و شرعی را در تناقض هم می‌بیند و جمع بین آن‌ها را محال می‌داند، اشتباه محض و نتیجه‌ی فقدان بصیرت است و از فقدان بصیرت به خدا پناه می‌بریم.

ـ اگر کاری نکنی، به هیچ اجر و پاداشی نمی‌رسی.

ـ غصه‌ها و مسایل مورد توجه، به اندازه‌ی همت‌ها و اراده‌هاست.

ـ اخلاق نیک با زنان خودداری از اذیت و آزار آن‌ها نیست، بلکه تحمل اذیت و آزار و بردباری در برابر کج‌فهمی‌ها و داد و فریادهای آن‌ها می‌باشد.

ـ داروهای شفابخش نسبت به دردها مختلفند و چه‌بسا دارویی برای دردی سودمند و برای دیگری مضر است.

ـ مثال انسان و عمر او، به‌سان مردی است که در تابستان یخ می‌فروخت و سرمایه‌ای جز آن نداشت و فریاد می‌زد و می‌گفت: به کسی که سرمایه‌اش وارد آب می‌شود، رحم کنید!

ـ اخلاص یعنی انجام تمامی امور، تنها و تنها به خاطر خدا به‌گونه‌ای که صاحبش نه با تعریف دیگران سرمست شود و نه به ذم آن‌ها توجه کند.

ـ این را بدان که ریا، از بزرگ پنداشتن و تعظیم خلق پدید می‌آید.

فصل دوم

رساله‌ی
«ایها الولد»
«ای فرزند!»

یکی از شاگردان امام محمد غزالی رحمه الله که سال‌ها در خدمت وی تحصیل کرده بود، روزی با خود فکر کرد و گفت: من انواع علوم را خوانده‌ام و اکنون وقت آن است که بدانم کدام یک از این علوم در فردای قیامت نفعی به حالم خواهد داشت و مونس قبرم خواهد بود، پس به شیخش نامه‌ای نوشت و از او سفارش‌هایی خواست و گفت: اگرچه تألیفات شیخ هم‌چون «إحیاء» و غیر آن جوابگوی من است اما منظور و هدف این است که شیخ در برگه‌هایی چند، سفارش‌ها و توصیه‌هایی بنویسند که تا زنده‌ام با خود داشته باشم و به امید خدا به آن‌ها عمل کنم.

امام غزالی نیز رساله‌ی زیر را برایش نوشت [و فرستاد].

«بسم الله الرحمن الرحیم»

فرزند عزیز و محبوبم!

خداوند به تو عمر طولانی در طاعت عطا کند و تو را به راهِ محبوبانش رهنمون سازد؛ بدان که منشور نصیحت‌ها به نصایح حضرت محمد صلی الله علیه و سلم برمی‌گردد، اگر از او نصیحتی به تو رسیده است، پس چه نیازی به نصایح من است؟ اگر از او نصیحتی به تو نرسیده است، پس به من بگو در این مدت (مدت تحصیل) چکار کرده‌ای؟

«گذشت چهل سال از عمر»

فرزندم..!

نشانهی اعراض (رویگردانی) خداوند متعال از بندهاش، این است که بنده به مسایلی مشغول شود که به او مربوط نیست (برایش هیچ فایدهای در دین و دنیا ندارد) و اگر شخصی یک ساعت از عمرش در چیزی سپری شود که برای آن خلق نشده، حق دارد که حسرتی طولانی داشته باشد.

هرکس از چهل سالگی بگذرد و خیرات و خوبیهای او بر شرها و بدیهایش چیره نشود، پس بگو خود را برای آتش آماده کند و این نصیحت برای اهل علم کافی است.

«علم بر صاحبش حجت است»

فرزندم..!

نصیحت کردن آسان است و مشکل قبول آن است، زیرا در کام پیرویکنندگان از هوس، تلخ است، چون که مناهی در دلهایشان دوستداشتنی است، به ویژه برای طالب علمی که مشغول [توسعهی] فضیلت نفس خویش است، چراکه او گمان میکند که نجات و رهایی او در علمِ تنها خواهد بود و او دیگر از عمل بینیاز است.

سبحان الله! آیا چنین فردی نمیداند که او وقتی که علم بیاموزد، اگر به آن عمل نکند، حجت بر او مؤکدتر و سختتر است، چنان که پیامبر ﷺ فرمودهاند: «صاحب سختترین عذاب در روز قیامت، عالمی است که خداوند وی را از علمش منتفع نکرده است».[1]

---

۱. این حدیث در مجمع الزوائد روایت شده و آن را ضعیف دانستهاند.

نقل شده است که جنید بغدادی رحمه الله پس از مرگش در خواب دیده و به او گفته شد: ای ابوالقاسم! [آخرت] چه خبر است؟ جنید جواب داد: «آن عباراتی [که می‌گفتیم] متلاشی شدند و آن اشارات به نیستی گراییدند و ما را چیزی جز چند رکعتی که در نیمه‌های شب می‌خواندیم، سودی نرساند».

«علم به تنهایی کافی نیست»

فرزندم..!

از اعمال صالح، تهی‌دست مباش و یقین بدان که علم، به تنهایی از انسان دستگیری نمی‌کند.

مثال آن‌چه گفته شد چنین است: اگر فردی در بیابانی ده شمشیر هندی و سلاح‌هایی دیگر هم با خود داشته باشد و خود نیز فرد شجاع و مرد میدان جنگ و کارزار باشد، ناگهان شیر بزرگی به وی حمله کند، تو فکر می‌کنی چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا سلاح‌ها می‌توانند به خودیِ خود و بدون به‌کارگیری آن‌ها، شرّ آن شیر را از سر این مرد کوتاه کنند؟ مسلماً خیر، بلکه با به‌کارگیری آن‌ها و ضربه زدن بر شیر است که سودمند خواهد بود، پس هم‌چنان اگر فردی صدها هزار مسأله‌ی علمی بخواند و یاد بگیرد ولی به آن‌ها عمل نکند، آن علوم هیچ فایده‌ای به حالش نخواهند داشت تا زمانی که به آن‌ها عمل کند.

«کسب درجات با عمل به دست می‌آید»

فرزندم..!

اگر صد سال درس بخوانی و هزاران کتاب جمع‌آوری کنی، سزاوار رحمت خداوند نمی‌شوی مگر با عمل [به آن‌چه آموخته‌ای]، چراکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعىٰ﴾.[1]

«و اینکه برای انسان بهرهای جز سعی و کوشش او نیست».

﴿فَمَنْ كانَ يَرْجُو لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً﴾.[2]

«هرکس به لقاء رحمت پروردگارش امید دارد، پس باید کارهای صالح انجام دهد».

﴿جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

«این سزای اعمالی است که انجام دادهاند».

﴿إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً﴾.

«آنان که به خدا ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادهاند در بهشت فردوس منزل خواهند یافت».

در مورد این حدیث چه میگویی؟: «اسلام بر پنج اصل استوار شده است: شهادت به اینکه هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد پیامبر خداست و اقامهی نماز و دادن زکات و گرفتن روزهی ماه رمضان و انجام حج برای کسی که توانائیش را دارد».[3]

و اینکه ایمان، یعنی گفتار به زبان و تصدیق با قلب و عمل کردن با اعضا و دلیل برای عمل [در قرآن و حدیث] بیشتر از آن است که گفته شود.

هر چند بنده به واسطهی فضل و کرم و رحمتِ خداوند به بهشت میرود، اما این بعد از آن است که به سبب اطاعت و عبادت، خود را شایستهی رحمت خدا سازد، زیرا رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است.

---

١. نجم؛ ٣٩.
٢. کهف؛ ١١٠.
٣. متفقٌ علیه.

حسن بصری رحمه الله فرموده است: خداوند در روز قیامت به بندگانش می‌فرماید: ای بندگان من! به واسطه‌ی رحمتم وارد بهشت شوید و مطابق با اعمال نیکتان آن را میان خود تقسیم کنید.

«از آرزوهای دور و دراز بپرهیز»

فرزندم..!

[این را بدان]، تا کاری انجام ندهی، مزدی نخواهی یافت.

حکایت شده است که: مردی از بنی‌اسرائیل هفتاد سال خدا را عبادت کرد و خداوند خواست که [مرتبه‌ی او را] بر فرشتگان نشان دهد؛ فرشته‌ای به سویش فرستاد تا به وی بگوید که: این عبادات، او را شایسته‌ی ورود به بهشت نمی‌گرداند، وقتی که فرشته پیام را به او رسانید، مرد عابد گفت: ما برای عبادت و بندگی خدا آفریده شده‌ایم و بر ماست که او را عبادت کنیم؛ وقتی فرشته بازگشت، خداوند فرمود: بنده‌ام چه گفت؟ فرشته عرض کرد: خدایا! تو بهتر می‌دانی که چه گفت، خداوند فرمود: وقتی که او از بندگی و عبادت ما اعراض نمی‌کند، ما هم با وجود فضل و کرم، شایسته نیست که از وی روی گردانیم؛ ای فرشتگان من! گواه باشید که او را بخشیدم.

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از این‌که به حساب شما (پس از مرگ) رسیدگی شود و اعمال خود را بسنجید قبل از این‌که اعمالتان سنجیده شود».

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید: «هرکس فکر کند بدون سعی و کوشش به آن‌چه آرزو می‌کند می‌رسد، او فقط یک آرزومند خواهند ماند و آن‌که گمان کند با کوشش به مقصود می‌رسد، بی‌نیاز خواهد بود».

حسن بصری رحمه الله می‌فرماید: «طلب بهشت بدون انجام کار نیک، یکی از گناهان است».

و نیز گفته است: «نشانه‌ی حقیقیت [ایمان]، فریفته نشدن به اعمال است نه ترک انجام عمل».

و پیامبر ﷺ فرمودند: «عاقل کسی است که همیشه نفسش را مورد محاسبه قرار دهد و خود را برای پس از مرگ آماده کند و انسان جاهل و ناتوان، کسی است که تابع و پیرو هوا و هوس خود است و از خداوند آرزوهای دور و دراز می‌کند (آرزوهای بدون تلاش در راه رسیدن به آن)».[1]

«نیت و هدف در کسب علم»

فرزندم..!

چه بسیار شب‌ها به خاطر تکرار علم و مطالعه‌ی کتاب‌های مختلف بیدار مانده‌ای و خواب شیرین را بر خود حرام کرده‌ای، نمی‌دانم هدف و نیتت از این کار چه بوده است؟ [اما این را بدان که] اگر هدفت رسیدن به اهداف دنیایی و به دست آوردن مقام و منصب و مباهات بر اقربا و نزدیکان بوده باشد، پس وای بر تو! وای بر تو!

اما اگر نیتت احیای شریعت حضرت محمد ﷺ و تهذیب خلق و خو و سرشت و شکستن نفس اماره‌ات بوده باشد، پس آفرین بر تو! و خوشا به حالت!

---

۱. ترمذی.

«تو خواهی مُرد»

فرزندم..!

هر اندازه که دوست داری، زندگی کن، (فرقی ندارد) چون که روزی خواهی مُرد.

هر آن‌چه را که می‌خواهی، دوست داشته باش (فرقی ندارد) چون که روزی از او جدا خواهی شد.

هر کاری که می‌خواهی، بکن، (فرقی ندارد) چون که روزی به سزا و جزای اعمالت خواهی رسید.

«عمل بدون علم ممکن نیست»

فرزندم..!

علم بی‌عمل دیوانگی است و عمل بی‌علم محال.

این را بدان: علمی که تو را امروز از معاصی باز ندارد و به اطاعت معبود وادار نکند، روز قیامت تو را از آتش دوزخ باز نخواهد داشت.

اگر امروز به علمت عمل نکنی و در صدد جبران روزهای گذشته برنیایی، روز قیامت جزو آن‌هایی خواهی بود که می‌گویند:

﴿فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً﴾.[1]

«ما را به دنیا بازگردان تا کار شایسته انجام دهیم».

در جوابت گفته می‌شود: «ای احمق! تو خود از آن‌جا می‌آیی».

---

۱. سجده؛ ۱۲.

«به سرانجام و آخرتت فکر کن»

فرزندم..!

همت خویش را در جان و روح به کار ببر و مرگ را در بدن، زیرا منزلگاه تو گورستان است و اهل قبور هر لحظه منتظرند تا ببینند چه موقع به آنان می‌پیوندی، پس مواظب و مراقب باش که مبادا بی‌زاد و توشه به سویشان بروی!

ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: «این جسم و جسد یا قفس پرندگان است یا طویله‌ی چهارپایان».

اکنون در خویشتن بنگر و اندیشه کن که تو از کدامین هستی!

اگر از مرغان آسمانی، وقتی که ندای «إرجعی إلی ربك» سر داده و شنیدی، به سوی رفیع‌ترین برج‌ها و مکان‌های بهشت پرواز خواهی کرد و اگر خدای ناکرده از چهارپایان باشی، همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿أُوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.[1]

«آنان، همانند چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند، آنان همانند غافلانند».

دیگر از (از خود) امین مباش، زیرا انتقال خود از خانه‌ای کوچک به آتش سوزان دوزخ است.

«دو رکعت نماز شب»

فرزندم..!

اگر علم به تنهایی کافی می‌بود و به عمل نیازی نمی‌بود، این ندای خداوند که می‌فرماید: «آیا کسی هست که چیزی بخواهد؟ آیا کسی هست که طلب استغفار کند؟ آیا کسی هست که توبه کند؟»[2] ـ معاذ الله ـ بیهوده و تباه می‌بود.

---

۱. اعراف؛ ۱۷۹.　　۲. متفق علیه.

روایت است که گروهی از اصحاب، ـرضی‌الله‌عنهم‌ـ در محضر پیامبرﷺ حاضر بودند و از عبدالله بن عمر پیش پیامبرﷺ سخن گفتند، پیامبرﷺ فرمودند: «مرد خوبی است، کاشکی نماز شب بخواند».[۱]

و نیز آورده‌اند که پیامبرﷺ به یکی از اصحاب فرمود: «فلانی! شب‌ها بیش از حد نخواب، زیرا خوابِ بیش از حد صاحبش را در روز قیامت فقیر خواهد کرد».[۲]

فرزندم..!

[این را بدان که] خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مِنَ الَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ﴾.[۳]

«و مقداری از شب را به نماز بیدار باشد».

این فرموده‌ی خدا دستور به نماز شب است.

﴿وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾.[۴]

«و در سحرگاهان از خداوند آمرزش می‌طلبند».

این حکایت از سپاسگزاری خدا از بندگان دارد.

﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾.[۵]

«مؤمنان در سحرگاهان طلب مغفرت می‌کنند».

این هم یاد بندگان از جانب خداست.

---

۱. متفقٌ علیه.
۲. الترغیب و الترهیب؛ (۱/۴۴۶).
۳. اسراء؛ ۷۹.
۴. ذاریات؛ ۱۸.
۵. آل عمران؛ ۱۷.

سفیان ثوری رحمه الله می فرماید: «اول شب، منادیِ زیر عرش، ندا در می دهد: هان! عبادت‌کنندگان برخیزند! و آنان برمی‌خیزند و تا جایی که خدا خواسته است، نماز می‌خوانند؛ سپس نیمه‌های شب، منادی ندا در می‌دهد: هان! پارسایان برخیزند! و آن‌ها نیز برمی‌خیزند و تا سحر نماز می‌خوانند؛ سپس وقت سحر منادی ندا می‌دهد: هان! کسانی که طالب بخشش‌اند برخیزند! و آن‌ها نیز برمی‌خیزند و طلب بخشش می‌کنند و وقتی که فجر طلوع می‌کند، منادی ندا می‌دهد: هان! غافلان برخیزند! و غافلان هم‌چون مُرده‌ها که از قبرهایشان برمی‌خیزند و پراکنده می‌شوند، از بستر خوابشان برمی‌خیزند.

فرزندم..!

در برخی از وصایای لقمان حکیم به فرزندش آمده است که فرمود: فرزندم! مواظب باش که خروس از تو هوشیارتر و زیرک‌تر نباشد و سحر ندا سر ندهد و تو در خواب باشی.

«طاعت و عبادت»

فرزندم..!

خلاصه و چکیده‌ی علم این است که بدانی (جوهر و هدف) اطاعت و عبادت چیست.

فرزندم! این را بدان که طاعت و عبادت یعنی پیروی کردن از شرع مقدس در اوامر و نواهی با گفتار و کردار؛ یعنی آن‌چه را که انجام می‌دهی و می‌گویی و آن‌چه ترک می‌کنی، باید مطابق شریعت خدا باشد، مثلاً: اگر روز عید روزه بگیری یا با لباسی غصب شده نماز بخوانی، اگرچه روزه و نماز عبادت است اما تو با انجامشان دچار معصیت شده‌ای [چون مطابق شریعت نبوده‌اند].

«موافقت با شرع»

فرزندم..!

شایسته است که گفتار و کردارت موافق شرع مبین اسلام باشند زیرا علم و عمل بدون این، ضلالت و گمراهی است.

و نیز شایسته است که فریفته‌ی شطحات و طاماتِ[1] صوفی‌نماها نشوی زیرا پیمودن این راه با مجاهدت است نه با خرافات و یاوه‌گویی و هذیان.

«اصول و چهارچوب تزکیه‌ی نفس»

فرزندم..!

این را بدان که بر هر رهرو این راه چهار چیز واجب است:

۱. اعتقادی صحیح که در آن بدعتی نباشد؛

۲. توبه‌ای نصوح که دیگر بعد از آن هرگز دچار لغزش نشود و بدان بازنگردد؛

۳. ادای حقوق دیگران به طوری که کسی حقی بر او نداشته باشد؛

۴. تحصیل علم شریعت به اندازه‌ای که اوامر خدا ادا شوند.

بعد از این موارد، کسب علوم آخرت که نجات در آن تضمین می‌شود.

---

۱. طامات به سخنان دور از ذهن و پیچیده و بدون محمل شرعی‌ای می‌گویند که صوفیان در حال وجد و جذبه‌ی روحی بر زبان می‌رانند و بعضی کورکورانه آن را تقلید می‌کنند و باز می‌گویند.

«خلاصهی علم»

فرزندم..!

حاتم اصم یکی از یاران شقیق بلخی بود؛ روزی شقیق از او پرسید: سی سال با من مصاحبت کردی، به کجا رسیدی؟

جواب داد: از علوم، هشت فایده بردهام و آنها از علم برای من کافی است و امیدوارم که خلاص و نجات من در آنها باشد.

شقیق پرسید: آنها کدامند؟

حاتم پاسخ داد: این هشت فایده عبارتند از:

۱. به مردم نظر کردم و دیدم که هرکس محبوب و معشوقی دارد و بدان محبت و عشق میورزد؛ برخی از این محبوبان صاحبش را تا نزدیک بیماری منجر به مرگ همراهی میکند و برخی تا لب گور و سپس همگی برمیگردند و او را در تاریکی قبر تنها میگذارند و هیچیک از آنها همراه و همنشین قبرش نمیشود؛ پس با خود اندیشیدم و گفتم که بهترین مونس انسان آن است که با او در قبر و همدمِ او باشد و آن را جز اعمال صالح نیافتم، پس اعمال صالح را محبوب و معشوق خود قرار دادم تا چراغ قبر و همدم تنهاییم باشد.

۲. مردم را دیدم که از هوا و هوس خود تبعیت میکنند و در مسیر برآورده کردن خواستههایشان گام برمیدارند، پس در این آیات فکر کردم که خداوند میفرماید:

﴿وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ﴾.[1]

---

۱. نازعات؛ ۴۱ـ۴۰.

«و اما آن کس که از عظمت پروردگارش بترسد و از هوای نفس دوری کند، پس به درستی که جایگاهش در بهشت است».

و مطمئن هستم که قرآن حق است، پس با هوای نفس مخالفت کردم و آرزویش را برنیاوردم و آماده‌ی مجاهدت با آن شدم و این کار را کردم تا این‌که نفسم در اطاعت خدای متعال آرام گرفت و مطیع و منقاد او شد.

۳. مردم را دیدم که در جمع کردن مال دنیا سعی کرده، سپس به آن چنگ می‌زنند، پس در این آیه فکر کردم که خداوند می‌فرماید:

﴿مٰا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ بٰاقٍ﴾.[۱]

«آن‌چه نزد شماست نابود شدنی است و آن‌چه نزد خداست ابدی خواهد بود».

پس آن‌چه از متاع دنیا اندوخته بودم در راه خدا بخشیدم و آن را میان بینوایان تقسیم کردم تا شاید در نزد او برایم ذخیره‌ای باشد.

۴. دیدم که عده‌ای از مردم شرف و عزت خود را در کثرت و بسیاری اقربا و نزدیکان می‌بینند و بدان فریفته شده‌اند و عده‌ای نیز عزت و افتخار خویش را در ثروت‌اندوزی و زیادی اولاد دانسته و بدان افتخار می‌کنند و برخی نیز شرف و بزرگواری خود را در غصب اموال دیگران و ستمگری و خون‌ریزی یافته‌اند و گروهی نیز بر این باورند که کرامت و بزرگی در اتلاف مال و اسراف و تبذیر آن است و در این میان به فرموده‌ی خداوند متعال اندیشیدم و فکر کردم که می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاکُمْ﴾.[۲]

«گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

پس تقوا را برگزیدم و اعتقاد دارم که قرآن حق است و پندار مردمان همه باطل و از بین رفتنی است.

---

۱. نحل؛ ۹۶. ۲. حجرات؛ ۱۳.

۵. دیدم برخی، برخی را سرزنش و برخی، برخی را غیبت می‌کنند و ریشه‌ی آن را در حسادت مال و مقام و علم دیدم و در این فرموده‌ی خدا فکر کردم که می‌فرماید:

﴿نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ﴾.[1]

«ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم».

آن گاه فهمیدم که این روزی از جانب خداوند تعیین شده است پس به عبادت او پرداختم و بر کسی حسد نبردم و به قسمت او راضی شدم.

۶. مردم را دیدم که به سبب اغراض دنیایی با یک‌دیگر دشمنی می‌کنند و در این آیه فکر کردم که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً﴾.[2]

«به درستی که شیطان برای شما دشمنی آشکار است پس شما نیز با او دشمنی کنید».

و دانستم که سزاوار نیست با کسی غیر از شیطان دشمنی کنم.

۷. دیدم که هرکس با جدیت در طلب رزق و روزی خود [و خانواده]‌اش است و سعی و کوشش فراوان می‌نماید و در این راه حتی مرتکب شبهات و حرام هم می‌شود و حتی خود را ذلیل دیگران می‌کند و ارزش و قدر خود را پایین می‌آورد پس در این آیه فکر کردم که می‌فرماید:

﴿وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّهِ رِزْقُها﴾.[3]

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آن‌که روزیش بر عهده‌ی خداست».

---

۱. زخرف: ۳۲.
۲. فاطر: ۶.
۳. هود: ۶.

پس متوجه شدم که روزیم بر عهده‌ی اوست و خداوند آن را تضمین کرده است، در نتیجه به عبادت او مشغول شدم و آز و طمع نسبت به دیگران را از خود بریدم.

۸. دیدم که هرکس به مخلوقی اعتماد و توکل دارد؛ عده‌ای به دینار و درهم، برخی به مال و مقام، برخی به کسب و حرفه و گروهی به افرادی هم‌چون خود و در این آیه تأمل کردم که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّٰهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً﴾.[1]

«و هرکس بر خدا توکل کند، امرش را کفایت می‌کند. خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است».

پس بر خدا توکل کردم زیرا او مرا بس است و او بهترین پشتیبان است.

شقیق بلخی خطاب به حاتم گفت: خدا تو را توفیق دهد!

«شیخ مربی»

فرزندم..!

از این حکایت (حکایت حاتم و شقیق بلخی) به این مطلب پی بردی که نیازی به علم فراوان نیست.

اکنون برایت مشخص می‌کنم که چه چیزی بر سالکِ راهِ حق واجب است.

این را بدان که:

برای سالک راه حق لازم است که شیخ و مرشد و مربی‌ای داشته باشد تا با تربیت صحیح خود، اخلاق ناپسند را از او دور کند و به جایش خلق و خوی نیکو قرار دهد.

---

۱. طلاق: ۳.

[این را بدان که امر] تربیت به کار کشاورزی شباهت دارد که خارها را از مزرعه می‌کَند و علف‌های هرز را از میان کشتزار برمی‌دارد تا کشت بهتر و کامل‌تر رشد کند.

برای سالک لازم است که شیخ و مربی‌ای داشته باشد که او را تربیت و به راه خدا راهنمایی کند، زیرا خداوند برای بندگانش رسولی فرستاد تا آنان را به راه مستقیمش هدایت نماید و وقتی که پیامبرﷺ وفات فرمود، جانشینانی به‌جای او نشستند تا راهنمای مردم به سوی خدا باشند.

[این را بدان که] شرط مربی و شیخی که شایستگی جانشینی پیامبرﷺ را دارد، این است که عالم باشد، اما هر عالمی صلاحیت جانشینی پیامبرﷺ را ندارد.

من به اجمال برخی از نشانه‌های عالم واقعی را بیان می‌کنم تا هرکسی خود را شایسته‌ی این مقام نبیند؛ این ویژگی‌ها عبارتند از:

ـکسی که از حب دنیا و مقام اعراض کند و روی بگرداند؛

ـکسی که تابع و پیرو شیخ و مربی آگاهی باشد و این سلسله تا پیامبرﷺ ادامه داشته باشد؛

ـکسی که به خوبی مشغول ریاضت نفس خود از قبیل کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و نماز بسیار گزاردن و صدقه‌ی بسیار دادن و روزه‌ی بسیار گرفتن، باشد.

ـکسی که با پیروی و اقتدا به شیخی آگاه، اخلاقیات پسندیده‌ای هم‌چون: صبر، نماز، شکر، توکل، یقین، قناعت، آرامش دل و درون، بردباری، تواضع، علم، صداقت، حیا، وفا، وقار، سکون، تأنی و مانند آن را ملکه‌ی خود کرده باشد، در این صورت او نوری از انوار پیامبرﷺ است و شایستگی اقتدا را

دارد؛ اما تعداد چنین افرادی در جامعه، بسیار کم است و این‌ها همانند یاقوت سرخ کمیاب هستند.

هر آن‌که سعادت قرینش باشد و چنان شیخی را پیدا کند و شیخ نیز او را بپذیرد، در این صورت او باید ظاهراً و باطناً شیخ را محترم دارد.

احترام ظاهر این است که با او مجادله نکند و در هر مسأله‌ای با او جرّ و بحث نکند، اگرچه می‌داند که شیخ در فلان مسأله اشتباه می‌کند؛ نباید نزد او سجاده‌اش را بیاندازد، مگر برای نماز و چون از نماز فارغ شود، آن را بردارد و در نزدش زیاد نمازهای سنت نخواند و هرچه شیخ دستور می‌دهد، آن را در حد توانائیش انجام دهد.

اما احترام باطن این است که آن‌چه از او می‌شنود و در ظاهر می‌پذیرد، در باطن و درون خود نه فعلاً و نه قولاً منکرش نشود تا دچار نفاق نگردد و اگر نتوانست چنین کند، پس بودن با او را ترک کند تا زمانی که ظاهر و باطنش موافق هم گردند.

«تصوف یعنی استقامت»

فرزندم..!

این را بدان که تصوف دو ویژگی دارد:

۱. استقامت درراه خدا؛

۲. خوب بودن با مردم.

هرکس در راه خدا استقامت داشته و با مردم خوش رفتار باشد و با بردباری با آن‌ها برخورد کند، او صوفی واقعی است.

استقامت یعنی اینکه بهرهی نفسش را فدای خدا کند (فرمان خدا را بر خواستههای نفسانیش مقدم دارد).

و نیک بودن با مردم یعنی اینکه خواستههای مردم را بر خواستههای خود مقدم دارد، مادامی که خواستههایشان منافاتی با شریعت نداشته باشند.

«بندگی و اخلاص و توکل»

فرزندم..!

سپس از من پرسیدهای که بندگی چیست؟

بندگی سه رکن دارد:

۱. التزام به اوامر شریعت؛

۲. رضایت بر قضا و قدر و قسمت خداوند متعال؛

۳. رهاکردن رضایت و خواستههای نفسانی به منظور کسب رضایت خدا.

و نیز سؤال کردی که توکل چیست؟

توکل یعنی اعتقاد کامل به وعدههای الهی؛ یعنی اینکه چنین معتقد باشی که آنچه خدا برایت مقدر کرده است بدون شک به تو خواهد رسید، اگرچه تمامی موجودات جهان در منع آن از تو تلاش کنند و نیز معتقد باشی آنچه که خدا برایت مقدر نکرده است به تو نخواهد رسید، اگرچه تمامی جهان در این راه تلاش کنند.

از اخلاص پرسیده بودی.

اخلاص یعنی اینکه تمامی حرکات و سکناتت به خاطر خدا و برای او باشد و قلبت هرگز نه به ستایش مردم شاد شود و نه به مذمت آنها توجه کند.

این را بدان که ریا از بزرگ‌داشت مردم به وجود می‌آید و علاج آن این است که تمامی مخلوقات را مسخر خدا ببینی و چنین گمان کنی که همه‌ی آن‌ها هم‌چون جمادات هستند که هیچ قدرتی در ایجاد سختی و آسایش ندارند، تا با این اعتقاد از ریا برای آن‌ها نجات یابی.

[این را بدان که] تا زمانی مردم را صاحب قدرت و اراده بدانی، از ریا نجات نخواهی یافت.

«اجتناب از چهار چیز»

فرزندم..!

تو را به هشت چیز نصیحت می‌کنم، این نصایح را از من بپذیر تا علمت در روز قیامت دشمنت نشود.

چهار مورد از این امور را انجام بده، و چهار مورد دیگر را انجام نده.

«چهار موردی که باید از انجام آن‌ها اجتناب نمایی»

۱. تا می‌توانی با هیچ‌کس در هیچ مسأله‌ای مجادله مکن، زیرا این کار آفات و ضررهای زیادی در پی دارد و ضررش از نفعش بیش‌تر است، چراکه مجادله سرچشمه‌ی هر اخلاق بدی هم‌چون: ریا، حسد، کبر، کینه، دشمنی، مباهات بر دیگران و... است.

مناظره و مجادله در صورتی درست است که مسأله‌ای میان تو و فردی یا گروهی به وجود آید و تو برای آشکار شدن حق و جلوگیری از تضییع آن، این کار را انجام دهی؛ اما داشتن چنین نیت و هدفی دو علامت دارد:

الف. برایت هیچ فرقی نداشته باشد که حق از زبان تو آشکار شود یا از زبان دیگری (به دنبال روشن شدن حق و حقیقت باشی نه چیز دیگر)؛

ب. مناظره در خلوت برایت محبوب‌تر از مناظره در میان جمع باشد.[۱]

---

۱. امام غزالی این بحث را ادامه می‌دهند، من نیز نیکو دانستم که ادامه‌ی آن را در حاشیه بیاورم؛ ایشان می‌فرمایند: «به من گوش ده تا چیزی را برایت بگویم:

این را بدان که از مشکلات پرسیدن، در حقیقت بیان بیماری قلب نزد طبیب است و درخواست جواب از او، تلاشی است در جهت اصلاح این بیماری و بدان که جاهلان، دلِ بیماران و علما، طبیبانند و عالم ناقص نمی‌تواند به خوبی امر معالجه را انجام دهد و عالم کامل نیز هر بیماری را معالجه نمی‌کند، بلکه بیمارانی را معالجه و مداوا می‌کند که امید بهبودی و اصلاح آن‌ها باشد؛ زمانی که بیماری مزمن یا لاعلاج باشد یا مداوا کارآمد نباشد، حاذق بودن پزشک در این است که بگوید: این بیماری علاج‌ناپذیر است و به مداوای او مشغول نگردد، زیرا می‌داند مشغول شدن به مداوا یعنی ضایع کردن وقت.

این را بدان که بیماری جهل و نادانی، چهار نوع است که یکی علاج‌پذیر و بقیه علاج ناپذیرند؛ آن‌هایی که علاج‌پذیر نیستند عبارتند از:

۱. کسی که سؤال و اعتراض او ناشی از حسد و بغض و کینه باشد، پس هر اندازه که نیکوتر، فصیح‌تر و روشن‌تر جوابش دهی و با او بحث کنی، جز این نیست که عداوت و کینه و بغض و حسد او زیادتر می‌شود، پس راه چاره این است که هرگز خودرا به جوابش مشغول نکنی، زیرا گفته‌اند:

كُلُّ الْعَداوَةِ قَدْ تُرجىٰ إِزالَتُها   إِلَّا عَداوَةُ مَنْ عاداكَ عَنْ حَسَدِ

«هر دشمنی و خصومت را امیدِ از بین رفتن و اصلاح هست جز عداوت کسی که ناشی از حسد نسبت به تو باشد».

بهتر است او را با بیماریش رها کرد، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّىٰ عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَياةَ الدُّنْيا﴾، (نجم: ۲۹)

«حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد، اعراض کن».

۲. دیگر بیماری جهل علاج‌ناپذیر، حماقت است؛ چنان که حضرت عیسی علیه‌السلام فرمودند: «به راستی که من از زنده‌کردن مرده عاجز و ناتوان نگشتم ولی از معالجه‌ی احمق ناتوان گشتم». انسانِ احمق فردی است که مدت بسیار کمی به جست‌وجوی علم بپردازد و مقدار کمی از علوم شرعی و عقلی را بیاموزد و از حماقت خود، در برابر عالم بزرگی که عمر خویش را در علوم عقلی و شرعی سپری کرده است، قد علم کند و بر او اعتراض کند و ایراد بگیرد؛ این احمق نمی‌داند و چنین گمان می‌کند که آن‌چه بر او مشکل و ناگشودنی است بر عالِمِ بزرگ نیز مشکل است و چون این اندازه در جهل و نادانی فرو رفته است، سؤال او ناشی از حماقت و نادانی اوست پس شایسته است که هرگز به جوابش خود را مشغول نکنی.

[^]

۲. دومین چیزی که باید از آن دوری کنی این است که از نصیحت و تذکر دادن به دیگران بپرهیز، مگر اموری که خود نخست بدان عمل کنی سپس آن‌ها را تذکر دهی؛ زیرا در این کار آفات بسیاری است؛ در این سخنی که [از طرف خدا] به حضرت عیسی علیه السلام گفته شد خوب فکر کن: «ای پسر مریم! خود را نصیحت کن سپس دیگران را، در غیر این صورت از پروردگارت شرم کن».

اگر گرفتار چنین عملی شدی (وعظ و نصیحت مردم)، سعی کن از دو چیز بپرهیزی:

الف. از تکلف در سخن با عبارات و اشارات و طامات و اشعار بپرهیز، زیرا خداوند از متکلفان متنفر است و [این را بدان که] هرکس بیش از حد تکلف به خرج دهد، نشانه‌ی خرابی درون و غافل بودن قلبش است.

تذکر یعنی:

- بندگان خدا را به عذاب آخرت و کوتاهی در انجام عبادات خالق یادآوری کنی؛

- بندگان را وادار به تفکر در عمرِ به بیهوده از دست رفته کنی؛



۳. سومین بیماری جهل علاج‌ناپذیر، دانش‌آموز و طالب علمی است که هر آن‌چه از سخن بزرگان نمی‌فهمد بر قصور فهم خویش حمل می‌نماید و سؤال او تنها برای استفاده بردن است اما چون کُند ذهن است، فهم وی از ادراک حقایق قاصر است؛ شایسته است که خود را به جواب دادن و بحث با او مشغول نکنی، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند: «ما گروه پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه‌ی عقلشان صحبت کنیم».

۴. اما بیمار جاهلی که بیماریش علاج‌پذیر ست، کسی است که طالب علم باشد و عاقل و فهیم و طالب حقایق و سؤال و اعتراضش نه از روی حسد است و نه به خاطر امتحان دیگران و یا اذیت آن‌ها؛ بیماری چنین فردی علاج‌پذیر است؛ نسبت به او نه تنها باید پاسخ‌گو بود، بلکه واجب است که او را نیز راهنمایی کرد.

ـ بندگان را به این امر تذکر دهی که گردنههای سختی در پیش دارند: بدون ایمان از دنیا رفتن و چگونگی حالت در هنگام قبض روح و اینکه آیا میتوانند جواب درست و صحیحی به نکیر و منکر بدهند؟

ـ بندگان را به این امر سفارش کنی که به وضعیت خود در قیامت فکر کنند و اینکه آیا کاری کردهاند که از پل صراط سالم عبور کنند یا اینکه خدای ناخواسته در جهنم میافتند؟

ـ بندگان را وادار کنی که همیشه به فکر عاقبت و سرانجام خود بوده، این مطلب را به یاد داشته باشند و در راه تصحیح اعمال خود آرام و قرار نداشته باشند.

یادآوری این مسایل و تفکر در این اوضاع و احوال یعنی تذکر.

موعظه نیز یعنی آگاه کردن مردم و مطلع ساختن آنها بر این امور [ی که گفته شد] و آگاه و بیدار کردن آنها بر کوتاهی کردن و سستی آنها در انجام عبادات و توجه کردن به عیوبشان و اهتمام دادن به سرانجامشان، چنان که گرمای این آتش حسرت، به شنوندگان اهل مجلس برسد و این مصایب آنان را به گریه و فریاد آورد تا به قدر توان خود، فکری برای جبران گذشته و عمر از دست رفتهی خود کنند که در غیر طاعت خدا گذشته و به سوی خدا برگردند.

ذکر مثالی برای تفهیم کلام کافی است:

اگر ببینی که سیل خانهای را ویران میکند و صاحب آن خانه و اهلش در آن ساکنند و تو بخواهی آنان را آگاه کنی و نجات دهی، آیا در این حالت از عبارات و نکتهها و اشارات بدیع استفاده خواهی کرد؟! مسلماً خیر، حالت موعظهگر و نصیحتگو نیز چنین است و باید واعظ از بهکارگیری تکلف در وعظش خودداری کند.

ب. در وعظ و مجلس وعظت کاری نکن که مردم نعره زنند و هرگز هدفت این نباشد که اظهار وَجْد کنند تا با این کار گفته شود: مجلس تو مجلس خوبی است [و تو واعظ ماهری هستی] زیرا چنین کاری میل به دنیاست و سبب ریا می‌شود و از غفلت ایجاد می‌شود.

سعی کن تمام عزم و همت خود را صرف دعوت مردم کنی و آن‌ها را از توجه به دنیا به توجه به آخرت، از معصیت به طاعت و عبادت، از حرص به زهد، از بخل به سخاوت و از غرور به تقوا منصرف گردانی؛ سعی کن آخرت را محبوبشان گردانی و دنیا را در نظرشان مبغوض و علم عبادت و بندگی و زهد را به آنان تعلیم دهی؛ زیرا بیشتر مردم طبیعتاً ازراه شرع منحرف هستند و در راهی که مورد رضایت خدا نیست گام بر می‌دارند و اغلب به اخلاق پست خو گرفته‌اند؛ [تو] در دلشان رعب و وحشتی [نسبت به عذاب خدا] بیانداز و آن‌ها را از سرانجام ناخوشایند برحذر بدار، شاید درونشان متحول شد و به تبع آن اعمال ظاهری‌شان نیز تغییر یابد و حرص و طمع و میل و رغبت به طاعت و عبادت خدا در ایشان ظاهر گردد و از گناه دست بکشند.

این راه و روشِ موعظه و نصیحت است و هر وعظ و اندرزی این گونه نباشد، عذابی برای صاحبش و هر شنونده‌ای خواهد شد، حتی گفته شده: گوینده‌ی چنین وعظ و اندرزی (وعظ و اندرزی که در آن شرایط فوق رعایت نشده باشد)، شیطانی است که مردم را به بیراهه و هلاکت خواهد کشاند. پس بر مردم است که از چنین واعظی فرار کنند، زیرا ضربه‌ای که این واعظ به دین می‌زند شیطان هرگز نمی‌تواند آن را انجام دهد و بر هر صاحب قدرتی واجب است که چنین واعظی را از منبر مسلمانان پایین بکشد و او را از شرارت‌هایش منع کند، چراکه انجام چنین کاری امر به معروف و نهی از منکر است.

۳. سومین کاری که باید آن را رها کرد عبارت است از اینکه: با امرا و سلاطین و پادشاهان رفت و آمد مکن و سعی کن آنها را نبینی که در دیدن ایشان و مجالست و مخالطت با ایشان آفات و ضررهای بسیاری است و اگر به دیدن ایشان مبتلا شدی، از مدح و ثنای آنها خودداری کن، زیرا خداوند متعال وقتی که ظالم و فاسق ستوده شود خشمگین و غضبناک میگردد و هرکه برای طول بقای ایشان دعا کند، مطمئناً دوست دارد که در زمین نافرمانی و معصیت خدا انجام گیرد.

۴. چهارمین کاری که باید ترک کرد، عبارت است از اینکه: از امرا و سلاطین چیزی از قبیل هدایا نپذیری هر چند که مطمئن باشی حلال است، زیرا طمع به مال ایشان سبب فسادِ دین است و این کار سبب چاپلوسی و آسانگیری بر آنان و رعایت حال و احوال ایشان و موافقت بر ظلمشان میشود که همهی اینها موجب فساد و تباهی دین است.

اگر هدایای سلاطین را بپذیری و از مال دنیوی ایشان برخوردار شوی، کمترین ضرری که متوجه تو میشود این است که ایشان را دوست خواهی داشت و هرکس فردی را دوست داشته باشد، به ضرورت، طول عمر و بقای او را میخواهد و در محبت بقای ظلم، ارادهی ظلم بر بندگان خدا و ویرانی جهان نهفته است.

راستی چه چیزی برای دین و آخرت انسان زیانبارتر از ارادهی ظلم بر بندگان خداست؟!

برحذر باش، برحذر باش از اینکه مورد کید و حیلهی شیاطین قرار گیری یا مورد فریب قول برخی از مردم قرار گیری که میگویند: بهتر است که درهم و دینار از حاکمان بگیری و آن را بین فقرا و نیازمندان تقسیم کنی، زیرا آنها

این درهم‌ها را در راه فسق و گناه و معصیت خرج می‌کنند و بخشیدن به فقرا از جانب تو بهتر از خرج کردن حکام است.

این را بدان که شیطان لعین گردن بسیاری را با چنین وسوسه‌هایی زده است [و آن‌ها را هلاک کرده است].

«التزام بر چهار چیز»

اما چهار چیزی که انجام دادنشان شایسته و لازم است، عبارتند از:

۱. با خدا چنان باش که اگر بنده و غلام تو با تو چنان باشد از او راضی باشی و دلت از او به تنگ نیاید و از او عصبانی نشوی. هر چیزی که راضی نیستی غلامت نسبت به تو انجام دهد، پس راضی مباش که خودت نسبت به خدا انجام دهی، خدایی که آقا و سرور حقیقی است؟

۲. با مردم چنان باش که دوست داری با تو چنان باشند؛ زیرا ایمان هیچ بنده‌ای کامل نمی‌شود مگر این‌که آن‌چه برای خود دوست دارد برای دیگران نیز دوست داشته باشد.

۳. هرگاه به دنبال علم رفتی یا آن را مطالعه کردی، لازم است که علمت علمی باشد که قلبت را اصلاح کند و نفست را تزکیه نماید؛ چنان که مثلاً اطلاع یابی که از عمرت جز هفته‌ای نمانده است؛ پس عاقلانه نیست که خود را به علم فقه و خلاف و اصول و کلام و امثال این‌ها مشغول داری، زیرا خوب می‌دانی که این علوم تو را بی‌نیاز نمی‌کنند و در نتیجه، خود را به مراقبت قلب و شناخت صفات نفس و اعراض از علایق دنیوی و تزکیه‌ی نفس از اخلاق ناپسند و نیز کسب محبت خدا و عبادت او و اتصاف به صفات نیکو مشغول خواهی کرد، زیرا هیچ لحظه‌ای از عمر انسان سپری نمی‌شود مگر این‌که ممکن است در آن لحظه عمرش به پایان برسد و بمیرد.

فرزندم..!

سخن دیگری را از من بشنو و در آن اندیشه کن تا در آن راه نجاتی بیابی.

اگر به تو بگویند صاحبْ مقامی هفته‌ی بعد به ملاقاتت می‌آید، تو در این مدت جز به اصلاح هر آن‌چه می‌دانی که او آن را خواهد دید (و او را مسرور می‌گرداند) از لباس و بدن و منزل و... نمی‌پردازی؛ حال در آن‌چه بدان اشاره کردم فکر کن، زیرا می‌دانم که فرد عاقلی هستی و عاقلان را اشاره‌ای کافی است؛ پیامبرﷺ فرمود: «خداوند به صورت اعمال شما نگاه نمی‌کند، بلکه به دل‌ها و نیت‌های شما نظر می‌کند».

این را بدان که شناخت احوال دل، واجب عین است و سایر علوم، واجب کفایه، مگر به مقداری که انسان بتواند فرایض خدا را به طور صحیح انجام دهد.

۴. از مال دنیا، جز اندازه‌ی کافی برای یک سال را جمع مکن، چنان که پیامبرﷺ این را برای یکی از منازلش (همسرانش) حساب کرد و فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قُوْتَ آلِ مُحَمَّدٍ كَفَافاً».[۱]

«خدایا! قوت خانواده‌ی محمد را برایشان کافی گردان».

فرزندم..!

در این رساله تمامی آن‌چه خواسته بودی و باید بدان عمل کنی، برایت نوشتم، پس بدان عمل کن و ما را از دعای خیر فراموش مکن.

در مورد دعاهایی هم که از من درخواست کرده بودی، از تو می‌خواهم که از دعاهای صحیح موجود در کتاب‌های حدیث استفاده کن.

---

۱. مسلم؛ ۱۰۵۵.

این دعا را همیشه و به ویژه بعد از نمازهایت بخوان:

«اَللّٰهُمَّ إِنّي أَسْأَلُكَ مِنَ النِّعْمَةِ تَمٰامَهٰا، وَ مِنَ الْعِصْمَةِ دَوٰامَهٰا، وَ مِنَ الرَّحْمَةِ شُمُولَهٰا وَ مِنَ الْعٰافِيَةِ حُصُولَهٰا، وَ مِنَ الْعَيْشِ أَرْغَدَهُ»

«خدایا! من، از تو در نعمت، تکمیل آن را و از مصونیت و عصمت، دوام آن را و از رحمت، شامل بودن آن را و از سلامت، به دست آمدن آن را و از زندگی، فراخی و راحت آن را خواهانم».

«اَللّٰهُمَّ كُنْ لَنٰا وَ لٰا تَكُنْ عَلَيْنٰا، اَللّٰهُمَّ اخْتِمْ بِالسَّعٰادَةِ آجٰالَنٰا، وَاجْعَلْ إِلىٰ رَحْمَتِكَ مَصيرَنٰا وَ مٰالَنٰا، وَاصْبِبْ سِجٰالَ عَفْوِكَ عَلىٰ ذُنُوبِنٰا. وَ مُنَّ عَلَيْنٰا بِإِصْلٰاحِ عُيُوبِنٰا وَاجْعَلِ التَّقْوىٰ زٰادَنٰا، وَ في دينِكَ اِجْتِهٰادَنٰا، وَ عَلَيْكَ تَوَكُّلْنٰا وَ اِعْتِمٰادِنٰا...

«خدایا! با ما باش نه علیه ما؛ خدایا! آینده و سرانجام ما را به نیکی و سعادت خاتمه بده و سرنوشتمان و آرزوهایمان را به سوی رحمتت ببر. ابرِ عفو و بخششت را بر گناهانمان بباران و با اصلاح عیوبمان بر ما منّت بنه و زاد و توشه‌ی ما را تقوا و کوشش و تلاش ما را در دین خود و توکل و اعتمادمان را بر خودت قرار بده».

و صلی اللّٰه علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه أجمعین.

والحمد لله رب العالمین.

فصل سوم

رساله‌ی

«کشف عامل غرور
و
فریب در انسان»

«حقیقت غرور»

این را بدان که قول خداوند متعال در ذم غرور کافی است که می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوا یَوْماً لاٰ یَجْزِي وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیٰاةُ الدُّنْیا وَ لاٰ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ﴾.[1]

«ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمل می‌کند و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را. به یقین وعده‌ی الهی حق است پس مبادا زندگانی دنیایی شما را بفریبد و مبادا شیطان فریب‌کار شما را [به کرم] خدا مغرور سازد».

﴿وَ لٰکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُم وَارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْأَمٰانِیُّ﴾.[2]

«ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار [مرگ پیامبر را] کشیدید، و [در همه چیز] شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید و شیطان فریب‌کار شما را در برابر [فرمان] خداوند فریب داد».

پیامبرﷺ می‌فرماید: «عاقل کسی است که همیشه نفسش را مورد محاسبه قرار می‌دهد و خود را برای پس از مرگ آماده می‌کند؛ و انسان عاجز و جاهل کسی است که تابع و پیرو هوا و هوس خود است و از خداوند آرزوهای دور و دراز می‌کند (آرزوهای بدون تلاش در راه رسیدن به آن‌ها)».[3]

غرور یعنی دل‌خوشی و اعتماد به نفس به چیزی که موافق آرزو و هواست و طبع، به سبب شبهه و نیرنگ شیطان، به آن میل می‌کند.

---

۱. لقمان؛ ۳۳.
۲. حدید؛ ۱۴.
۳. ترمذی.

هرکس به خیالی فاسد چنین گمان کند که اینک یا در آینده در خیر و نیکی به سر می‌برد، او مطمئناً دچار غرور شده است و بیش‌تر مردم نسبت به خود چنین گمانی دارند پس بیش‌تر آن‌ها در اشتباه محض به سر می‌برند، در نتیجه بیش‌تر آنان مغرورند.

اگرچه انسان‌های مغرور دارای گروه‌ها و اصناف مختلفی هستند و درجات غرور و شدت و ضعف آن هم متفاوت است اما به طور خلاصه می‌توان مغرورین را در چهار صنف طبقه‌بندی کرد:

۱. علما؛ ۲. عابدان؛

۳. صوفیان؛ ۴. ثروتمندان.

(۱)

«علما»

عالمان مغرور به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱. عالمانی که علوم عقلی و نقلی را به خوبی یاد گرفته و تحصیل کرده و بسیار در آن تأمل و تفکر کرده‌اند، اما خیلی کم، اهل عملند و در دور کردن اعضا از معاصی و الزام آن‌ها به طاعت و عبادت بسیار اهمال و کوتاهی می‌کنند و فریفته‌ی علم خود شده‌اند و چنین گمان می‌کنند که نزد خدا دارای مکانت خاصی هستند و به واسطه‌ی تحصیل علومشان دارای چنان مقام و موقعیتی شده‌اند که خداوند کسی مانند آن‌ها را عذاب نخواهد داد و علاوه بر این، شفاعتشان را نیز نسبت به سایرین خواهد پذیرفت و به سبب احترامی که پیش خدا دارند، خدا آن‌ها را به خاطر گناهانی که مرتکب شده‌اند مورد مؤاخذه و معاقبه قرار نمی‌دهد.

این گروه مغرورند، زیرا اگر چشم بصیرت داشته باشند خوب می‌دانند که علم دو نوع است:

۱. علم معامله؛

۲. علم معرفت.

علم معامله هم‌چون شناخت حلال و حرام خدا و اخلاق محمود و مذموم نفس و...

چنین علمی و تحصیل آن تنها برای عمل و میدان عمل است و اگر در میدان عمل ازآن استفاده نشود و به‌کار گرفته نشود، هیچ ارزشی ندارد و هر علمی که داری چنین ویژگی‌ای باشد، اگر آن گونه به‌کار گرفته نشود، بی‌ارزش و بی‌اعتبار خواهد بود؛ مثلاً: فردی دچار نوعی بیماری شده که معالجه‌اش طبیبی حاذق می‌طلبد و او می‌گزدد و طبیب حاذق مورد نظر را می‌یابد و طبیب راه معالجه و درمان را به او تعلیم می‌کند و وی نسخه‌ای از روی راهنمایی طبیب برای خود می‌نویسد و داروهایی را تهیه می‌کند و به خانه برمی‌گردد و چیزی را که آموخته، به بیماران دیگر می‌آموزد، اما به خوردن و به‌کارگیری داروها هیچ توجهی نمی‌کند؛ حال آیا چنین فردی با چنین برخوردی از بیماری نجات خواهد یافت؟ (آیا اگر او منتظر شفا باشد، انتظاری عاقلانه خواهد بود؟) فقیهی نیز که علم طاعات و عبادات را خوانده و یاد گرفته ولی انجام نمی‌دهد و گناه را می‌شناسد اما از آن دوری نمی‌کند، علوم اخلاق را فراگرفته اما در راه تزکیه‌ی خود آن را به‌کار نمی‌گیرد و از آن استفاده نمی‌کند، مسلماً او فردی مغرور است و فریفته‌ی نفس و هواهای نفسانی خود است، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾.[۱]

«رستگار شد آن کس که نفس خویش را پاک کرد و تزکیه نمود».

خداوند در این آیه نفرموده است: رستگار شد آن که علم تزکیه و کیفیت آن را آموخت و آن را به مردم یاد داد و در آن کتاب نوشت.

اما کسی که ادعای علم معرفت کند (علومی همانند: علم به خدا و صفات و اسمای او) اما در عمل دچار اهمال شده و اوامر و حدود خدا را رعایت نکند، به راستی او فردی مغرور است و غرورش از دیگرانْ شدیدتر خواهد بود؛ مثال او همچون مثال فردی است که میخواهد پادشاهی را خدمت کند، آنگاه پادشاه و اخلاق و صفات او را میشناسد ولی از آنچه شاه دوست دارد و یا وی را خشمگین میسازد، ناآگاه است، یا آگاه است، ولی با وجود این، در حالی قصد خدمت پادشاه میکند که همهی چیزهایی را که شاه دوست دارد، مهمل و تعطیل گذاشت؛ این شخص، به راستی فریفته است. اگر او بیاید و هرچه را میداند کنار بگذارد و فقط به چیزهایی توجه کند که پادشاه را خشمگین یا راضی خواهد کرد، این برای رسیدن به هدف، راهی نزدیکتر بود و کوتاهی [دانشمندی که خدا و صفاتش را میشناسد ولی در جهت کسب اسباب محبت و رضایت وی و دوری از وسایل و اسباب غضب او، کاری نمیکند] در تقوا، دلیل آن است که فقط اسامی را یادگرفته نه معانی را و به همین خاطر است که خداوند میفرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾.[۲]

«حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها عالمان (به دین) از او میترسند».

---

۱. شمس؛ ۹.

۲. فاطر؛ ۲۸.

ابن‌مسعودرضي الله عنه می‌فرماید: «خشیت از خدا، بزرگ‌ترین علم و غرور و فریب به خدا، بزرگ‌ترین جهل است».

۲. عالمانی که مرد علم و عملند؛ آن‌ها بر طاعات و عبادات مواظبت دارند و گناه را ترک می‌کنند، اما در محو صفات باطنی هم‌چون کبر، ریا و حسد گام‌های اساسی برنمی‌دارند.

این گروه، ظاهرشان را با مسایل دینی آراسته‌اند و نسبت به باطنشان اهمال می‌کنند و این فرموده‌ی پیامبرصلى الله عليه وسلم را فراموش کرده‌اند که می‌فرماید: «خداوند نه به ظاهر شما می‌نگرد و نه به اموالتان توجهی دارد، بلکه به قلوب و اعمال شما توجه می‌کند».[1] این‌ها به اعمال ظاهر توجه کرده‌اند اما به دل‌ها و نیت‌هایشان توجهی نمی‌کنند و این در حالی است که دل اصل و اساس سعادت و نجات ابدی است و انسان تنها به وسیله‌ی قلبِ سلیم است که نجات می‌یابد و پوشیده نیست که این غرور و فریب است.

۳. عالمانی که خوب می‌دانند صفاتی هم‌چون کبر و حسد و... از لحاظ شرعی مذموم و قبیحند، اما چنان از خود راضی هستند که چنین گمان می‌کنند که آن‌ها هرگز دچار چنین صفاتی نشده و نمی‌شوند و مقام و موقعیتشان نزد خدا بزرگ‌تر از این است که با چنین صفاتی امتحان شوند و چنین معتقدند که این صفات و امتحان شدن با آن‌ها خاص عوام است و هرگاه یکی از این صفات؛ مثلاً کبر: در آنان دیده شود، خواهند گفت: این کبر نیست بلکه این طلب عزت و شرف دین و علم است و...

این مغرورین، این را فراموش کرده‌اند که دشمنشان یعنی شیطان که خدا آنان را از وی برحذر داشته، بسیار شاد و مسرور خواهد شد با کار و

۱. مسلم؛ ۳۴/۲۵۶۴.

توجیهاتی که آن‌ها می‌کنند و می‌بافند، و آن‌ها را مسخره می‌کند؛ این‌ها، آن‌چه را از تواضع از اصحاب روایت شده است، فراموش کرده‌اند. عزت آن است که حضرت عمر رضی الله عنه در زمان خلافتش، وقتی که با لباس ساده وارد شام شد و بر او عیب گرفتند، تعریف کرد و فرمود: «ما قومی هستیم که خداوند با اسلام به ما عزت بخشید، پس هرگز از غیر اسلام آن را نمی‌طلبیم».

۴. عالمانی که علم و عمل را توأماً فراگرفته و اهل آن هستند و سعی و تلاش در اصلاح خود از صفات مذمومی هم‌چون ریا و کبر و... کرده‌اند، اما هنوز مغرور و فریب خورده هستند، زیرا در زوایای قلبشان کیدهای ریز و نادیدنی شیطانی کمین کرده است و ایشان متوجه آن نشده و آن‌ها را مهمل گذاشته و با آن فریفته شده‌اند؛ مثال اینان هم‌چون مثال آن کشاورزی است که اقدام به پاک کردن زمین کشاورزیش از علف‌های هرز می‌کند و آن‌چه را ظاهر و قابل رؤیت است، برمی‌دارد ولی علف‌های هرزی را که هنوز از زمین سر بر نیاورده‌اند، جستجو نمی‌کند و چنین گمان می‌کند که زمین پاک شده و همه را برداشته و هیچ مشکلی نخواهد داشت؛ حال و وضع چنین عالمانی نیز این گونه است.

همه‌ی این کارها را می‌کند و گمان می‌کند انگیزه‌ی این کارها، حرص به اظهار و ابراز دین خدا بوده است، ولی ممکن است که انگیزه‌ی پنهان آن، نام‌جویی و طلب شهرت باشد.

گاهی، چنین انسانی کتابی (دینی) می‌نویسد و گمان دارد که او علم را جمع می‌کند تا بهره‌ای به مردم برساند، ولی در نهان، مشهور شدن و نامبرداری خود به تألیف کتاب خوبی را هدف دارد و گاهی از تعریف

خودش بدش نمی‌آید و گاهی چیزی را که خوب و زیبا می‌داند، نقل می‌کند و به گوینده‌ی آن اشاره‌ای نمی‌کند و آن را همانند یک دزد، نقل می‌نماید، یا این‌که کمی در آن تغییر ایجاد می‌کند، درست همانند کسی که پیراهنی می‌دزدد و آن را تبدیل به قبا می‌کند، تا کسی نداند که دزدی است».

این امور نهانی، قلب را جز زیرکان کسی درک نخواهد کرد و کسی جز افراد قوی و با همت از آن مصون نخواهد بود و دسترسی به آن برای ما ضعیفان مشکل است. کم‌ترین کاری که انسان در این زمینه می‌تواند انجام دهد و کم‌ترین درجات این است که عیوب خود را بشناسد و از آن‌ها متنفر باشد و در جهت اصلاحشان گام‌های اساسی بردارد؛ هرگاه خدا اراده‌ی خیر بر بنده‌ای کرد، او را نسبت به عیوبش بینا خواهد کرد و هرکس به خوبی‌های خود مسرور و از بدی هایش متنفر باشد، امید اصلاحش می‌رود. پس، از غفلت و مغرور شدن، به خدا پناه می‌بریم.

آن‌چه بیان شد در مورد کسانی بود که علوم مهم را تحصیل کرده اما در عملِ به آن دچار قصور و کوتاهی شده‌اند. حال به غرور کسانی اشاره می‌کنیم که به علمی از علوم که برایشان فایده ی ندارد، اکتفا کرده و بدان مغرور شده‌اند و دانش‌های مهم‌تر را رها کرده‌اند و این غرور، یا به علت بی‌نیازی آن‌ها از اصل آن علم و یا به سبب منحصر شدنشان در آن است.

«گروه‌هایی که به یکی از علوم مختلف اکتفا و به آن مغرور شده‌اند»

۱. کسانی هستند که علوم مختصری را که مربوط به فتوا در مصالح عمومی و یا مربوط به معاملات بین مردم در مسایل دنیوی و... می‌باشد،

تحصیل کرده و آن را فقه یا علم مذاهب نامیده‌اند و چه بسا با این اندک علمی که کسب کرده‌اند، اعمال ظاهری و باطنی را ضایع کرده و بی‌توجه به مهلکات قلوب خود هستند؛ اینان از دو جهتِ علم و عمل دچار غرور و فریب شده‌اند؛ از جهت عمل، همان بود که قبلاً بدان اشاره کردیم و مثال بیمار و دانستن دارو و عدم استفاده‌ی از آن را ذکر کردیم، این متفقهان مسکین نیز کبر و حسد و سایر مهلکات، آن‌ها را به کام نابودی کشانده است، آنان، اصلاح خود را از این صفات مذموم رها کرده و خود را به علم «سَلَم» و «اجاره» و «ظهار» و «حیض» و... مشغول داشته‌اند، در حالی که ممکن است شخصاً در زندگیشان هرگز به چنین علومی نیازی نداشته باشند، اما چنین گمان می‌کنند که مشغول ادای وظیفه‌ی دینی هستند، غافل از این‌که اشتغال به فرض کفایه قبل از فراغت یافتن از انجام فرض عین، معصیت است و این، در صورتی است که صاحبش جز خیر، نیت دیگری نداشته باشد.

اما غرور چنین گروهی از جهت علم، به این مطلب برمی‌گردد که به علم فتوا اکتفا کرده و آن را دین می‌پندارند و کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ را رها کرده و چه‌بسا بر محدثین نیز چنین ایراد بگیرند که آن‌ها فقط ناقلان اخبار هستند و علاوه بر این، علم تهذیب و تزکیه‌ی نفس را نیز رها کرده‌اند.

سبب غرور اینان آن است که اهمیت فقه و تحصیل آن را از صاحب شریعت شنیده‌اند، اما این را درک نکرده‌اند که منظور از آن فقه، شناخت خدا و معرفت صفات و اوامر و نواهی اوست تا از این طریق قلب سرشار از خوف خدا گردد و فرد متقی شود:

﴿فَلَوْلاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾.[1]

---

۱. توبه: ۱۲۲.

«شایسته نیست مؤمنان همگی [به سوی میدان جهاد] کوچ کنند، چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند [و طایفه‌ای در مدینه بماند]، تا در دین [و معارف و احکام اسلام] آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟ شاید [از مخالفت فرمان پروردگار] بترسند، و خودداری کنند».

چیزی که این انذار قرآنی با آن حاصل می‌شود، غیر از علم فتواست.

برخی از این افراد به علم فقه خلاف (علمی که در آن به اختلاف مذاهب در مسایل مختلف می‌پردازد) اکتفا می‌کنند و تنها چیزی که به آن اهتمام می‌دهند طریقه‌ی مجادله و غالب آمدن بر مخالف است؛ به راستی غرور این افراد از بقیه قبیح‌تر است.

۲. افرادی هستند که خود را به علم کلام مشغول داشته‌اند و چنین معتقدند که عمل صالح هیچ کسی مقبول نیست مگر این‌که پشتوانه‌ی ایمانی داشته باشد و ایمان هیچ فردی کامل نیست مگر این‌که با استدلال آن‌ها مؤمن گشته باشد.

این گروه خود دو نوع می‌باشند: یکی گمراه و دیگری بر حق.

غرور گروه بر حق این است که آن‌ها چنین گمان می‌کنند که مجادله (استدلال برای هر امری) مهم‌ترینِ امور است و بهترین وسیله‌ی تقرب، و چنین گمان می‌کنند که دین هیچ فردی کامل نمی‌شود تا زمانی که آن را جست‌وجو کند و هرکس به خدا و پیامبرش غیر از راه مباحثه (بدون استدلال) مؤمن شده باشد، در واقع مؤمن نیست یا ایمانش کامل نیست.

این گروه به قرن نخست که بهترین دوران بوده هیچ توجهی مبذول نداشته‌اند که هیچ‌کدام از اصحاب پیامبرﷺ خود را به این علم مشغول نکرده و پیامبرﷺ نیز تنها به تلاوت قرآن برای ایشان اکتفا کرده‌اند.

[غرورِ گروه گمراه، غفلت از گمراه بودنشان است.][1]

۳. گروه دیگر از علمای مغرور و فریب خورده آن‌هایی هستند که خود را به وعظ و موعظه‌ی دیگران مشغول کرده‌اند و بالاترینشان از لحاظ رتبه و موقعیت دینی، کسی است که درباره‌ی صفات نفس و ویژگی‌های دل از جمله خوف و امید و... بحث و گفت‌وگو می‌کند.

غرور این گروه از بقیه شدیدتر است، زیرا آن‌ها بسیار به خود معجبند و می‌بالند و چنین گمان می‌کنند که خودشان تنها به این علت در علم محبت تبحر یافته‌اند که محبوب خدا هستند و به این علت از غفلتی که دامن‌گیر دیگران است، آگاهند که خودشان از آن منزهند.

چنین فقرایی با چنین گمان‌هایی خود را متوکلین بر خدا می‌دانند در حالی که آن‌ها متکلمینی به خاطر مقام و ثروت بیش نیست؛ آن‌ها خود را از مخلصین در راه خدا می‌پندارند، در حالی که ریاکارانی بیش نیستند؛ آن‌ها دیگران را به ترس از خدا راهنمایی می‌کنند در حالی که خود را از آن در امان می‌دانند؛ دیگران را به یاد خدا و ذکر او تعلیم می‌دهند در حالی که خود خدا را فراموش کرده‌اند؛ دیگران را به اخلاص در امورشان تشویق می‌کنند در حالی که خود بهره‌ای از آن نبرده‌اند.

آن‌ها ادعای حب خدا می‌کنند، اما اگر چنین است تا حال دست از کدام یک از محبوب‌ها و خواسته‌های نفسانیشان به خاطر خدا برداشته‌اند؟ آن‌ها مدعی زهد هستند، تا کنون چه چیزی را با وجود تواناییشان به خاطر خدا کرده‌اند؟

---

۱. گردآورنده در این قسمت چیزی ذکر نکرده است اما در خود رساله مطالبی در این زمینه آمده است. [مترجم].

غرور این گروه از این‌جاست که بهره‌ی بسیار کمی از ریشه و اصول آن معانی را در خود دارند که خوف خدا و حب اوست و توانسته‌اند آن منازل عالی را در این معانی توصیف کنند و چنین گمان می‌کنند که چون می‌توانند آن را توصیف کنند، پس بر این صفات، متصفند.

هرکس وصف حقایق را با اتصاف بر حقایق اشتباه گیرد او مغرور و فریب‌خورده است.

۴. آن‌هایی هستند که از انجام واجب امر به معروف و نهی از منکر عدول کرده و خود را با طامات و شطحات و گفتن کلمات غیر شرعی به منظور برانگیختن اعجاب دیگران نسبت به خود، مشغول کرده‌اند. اینان شیاطین انس هستند و خود گمراه هستند و دیگران را نیز از راه مستقیم گمراه کرده‌اند.

برخی از این گروه به حفظ کلام زاهدان و بیان سخنان ایشان در مورد ذم دنیا اکتفا کرده‌اند و چنین گمان می‌کنند که حفظ این کلمات به تنهایی آن‌ها را کفایت می‌کند.

۵. آن‌هایی هستند که بیش‌تر وقت و عمر خود را به علم حدیث و سماع آن از مشایخ حدیث و جمع روایات بسیار و دنبال کردن سندهای غریبِ احادیث صرف می‌کنند؛ کار برخی از آنان به جایی می‌رسد که برای به دست آوردن احادیث به سرزمین‌های دور سفر می‌کنند و به خدمت مشایخ حدیث می‌رسند و هدفشان [تنها و تنها] این است که بگویند: فلان شیخ حدیث را دیدم و فلان روایت را از او گرفتم.

غرور و فریب این افراد در این‌جاست که اینان هم‌چون خران باربرند، زیرا آن‌ها به فهم معانی سنت اهمیت نمی‌دهند پس علمشان قاصر است و تنها کارشان نقل قول است و بس، و چنین گمان می‌کنند که این برایشان کافی است.

کسی که در کسب حدیث هدف آخرتی داشته باشد و خود نیز سالک واقعی طریق آخرت باشد چه‌بسا یک حدیث، تنها یک حدیث، او را کفایت کند تا عمرش را با عمل به آن به سر برد [و به سعادت ابدی دست یابد].

۶. کسانی هستند که خود را به علم نحو و صرف و لغت و بلاغت و... مشغول داشته‌اند و به آن می‌بالند و مغرورند و چنین گمان می‌کنند که به خاطر آن حتماً بخشیده خواهند شد و با کسب و تحصیل این علم، جزو علمای امت خود گشته‌اند، زیرا قوام و درک دین با درک کتاب و سنت میسر است و درک کتاب و سنت نیز متضمن تحصیل علم لغت و... است [که آن‌ها آن را تحصیل کرده‌اند]، اینان عمرشان را در این راه از دست داده‌اند و مثالشان هم‌چون مثال کسی است که تمامی عمرش را در راه آموختن نوشتن و تصحیح حروف، صرف کرده باشد و چنین گمان کند که حفظ علوم ممکن نیست مگر با کتابت، پس باید این کار را کرد؛ این فرد اگر عقل داشت، می‌دانست که او می‌تواند با یادگرفتن خط در حد کفایت هم، آن علم را حفظ کند و بیشتر از این نیازی نیست.

تحصیل این علوم تا جایی که به فهم شریعت کمک کند و عمل به آن را میسر گرداند مطلوب است اما تحصیل آن تا جایی که انسان را از عمل به محتوای شریعت باز دارد به راستی خود عامل فریب است.

(۲)

«عابدان»

عابدان بسیاری دچار فریب شده‌اند:

ـ گروهی به نماز خود؛

ـ گروهی به تلاوت قرآن؛

ـ گروهی به انجام حج؛

ـ گروهی به جهاد و مبارزه‌ی در راه خدا و گروهی به زهدی که انجام می‌دهند و در پیش گرفته‌اند مغرورند. و خلاصه تنها گروه بسیار اندکی از عابدان دقیق و زیرک هستند که از این فتنه در امان می‌باشند.

۱. گروهی از عابدان خود را به نوافل مشغول داشته‌اند و از فرایض غافلند و چه‌بسا در انجام نوافل و فضایل آن چنان فرو رفته‌اند که فرایض را از دست می‌دهند، هم‌چون فردی که در وضو گرفتن دچار وسوسه است [و وسوسه‌اش آن چنان او را به تأخیر می‌اندازد که وقت نماز را از دست می‌دهد]؛ یا کسی که در نیت نماز دچار وسوسه است، یا کسی که در ادای حروف سوره‌ی فاتحه دچار وسوسه است و... .

۲. گروهی دیگر از عابدانِ مغرور کسانی هستند که مغرور قرائت قرآنند و چه‌بسا در یک شبانه روز یک ختم قرآن را به انجام برساند و زبانش آن را تکرار کند اما قلبش بهره‌ای از آن نبرد و هم‌چنان در وادی آرزوهای نفسانی خود بغلتد و هرگز در معانی آن تفکر نکند و با موعظه‌هایش بیدار نشود.

این گروه از این جهت مغرورند که چنین گمان می‌کنند که هدف از نزول قرآن، قرائت آن و تکرار الفاظش همراه با غفلت می‌باشد.

مثال این گروه مغرور، مثال بنده‌ای است که مالکش برایش نامه‌ای می‌نویسد و در آن او را به اموری امر و از اموری نهی می‌کند، اما این برده‌ی غافل، توجه و همتش را صرف تکرار و حفظ آن کلمات می‌کند نه فهم و عملی کردن آن‌ها و در نتیجه، مدام در نافرمانی می‌ماند.

بله، هدف از تلاوت قرآن حفظ آن است و هدف از حفظ نیز، فهمیدن آن و هدف از فهم نیز، عمل به آن و منتفع شدن از معانی آن می‌باشد.

۳. گروهی از عابدان، مغرور روزه‌ای هستند که می‌گیرند و چه‌بسا برخی از عابدان همیشه روزه باشند، اما هرگز زبانشان را از غیبت و خیال خود را از ریا و امثال آن حفظ نمی‌کنند و با وجود این به خودشان گمان نیکو دارند.

۴. گروهی از عابدان به حجی که انجام می‌دهد مغرورند؛ این افراد به قصد انجام حج از منزل و وطن خویش بیرون می‌روند، اما هرگز به فکر پرداخت بدهی‌هایشان و یا کسب حلالیت به خاطر ظلم‌هایی که مرتکب شده‌اند یا می‌شوند و نیز به فکر طلب توشه‌ی حلال نیستند و به خاطر آن گام‌های جدی برنمی‌دارند و با این وجود چنین گمان می‌کنند که در راه خیر به سر می‌برند و به خود گمان نیکو دارند.

۵. گروهی دیگر از عابدان، خود را مشغول امر به معروف و نهی از منکر دیگران کرده‌اند، اما خود را در این راه به دست فراموشی سپرده‌اند.

۶. گروهی دیگر از عابدان، به همسایگی مکه یا مدینه درآمده‌اند و به خاطر این مسأله به خود می‌بالند اما هرگز مراقب دل‌هایشان نیستند و نه باطن خود را پاک می‌کنند و نه ظاهر خود را؛ ظاهرشان در جایی و دل‌هایشان در جایی دیگر است و تنها به این اکتفا می‌کنند که یکی بگوید: فلانی در همسایگی مکه یا مدینه مسکن گزیده است.

۷. گروهی دیگر از عابدان، در مال، راه زهد را پیش گرفته‌اند و به مقدار اندک از لباس و خوراک اکتفا می‌کنند. و در مسکن به مسجد اکتفا می‌کنند و چنین گمان می‌کنند که به درجه‌ی زاهدان رسیده‌اند اما با این حال مشتاق جاه و مقامند.

این گروه ساده‌ترین امر از دو امر را رها کرده‌اند و به بزرگ‌ترین مهلکات دچار شده‌اند، اینان مغرورند و فریب خورده زیرا چنین گمان می‌کنند که در دنیا طریق زاهدان را در پیش گرفته‌اند، اما معنی دنیا را نفهمیده‌اند و نمی‌دانند که نهایت لذت‌های دنیا ریاست و مقام است [که آنان در دل دوستش دارند].

۸. گروهی دیگر از عابدانِ مغرور و فریب خورده، کسانی هستند که بیش از این‌که به فرایض و انجام آن اهتمام بدهند به نوافل خو گرفته و بیش‌تر از آن لذت می‌برند؛ یکی از آن‌ها را می‌بینی که با شوق وصف ناپذیری خود را به نماز ضحی (چاشتگاه) و یا نماز شب مشغول می‌کند و از آن شاد است و لذتی می‌برد که هرگز در نمازهای واجب چنان نیست؛ او هرگز به نمازهای واجب و ادای آن‌ها در اول وقت اهتمام نمی‌دهد و این سخن پیامبرﷺ را فراموش کرده است که می‌فرماید: خداوند فرمود: «هیچ بنده‌ای از بندگان آن چنان به من نزدیک نمی‌شود که با انجام عباداتی که بر او واجب کرده‌ام، به من تقرب می‌جوید».[1]

---

۱. بخاری؛ ۵۶۰۲.

(۳)

«صوفیان»

۱. گروهی از صوفیانِ مغرور و فریب خورده، صوفیان این دوره و زمانه هستند ـ مگر آن‌که خدا محفوظ کرده باشد ـ آنان به لباس و ظاهر و کلام ویژه‌ای خود را فریب داده‌اند، آنان ظاهرشان را به صوفیان واقعی شبیه کرده‌اند و در نماز و نشستن بر سجاده و گردن کج کردن هم‌چون آنان عمل می‌کنند و با این تشبیه چنین گمان و وانمود می‌کنند که صوفی واقعی هستند و دیگر خود را به سختی‌های ریاضت و مراقبت قلب و پاک کردن درون مشغول نمی‌کنند و به همین اکتفا می‌کنند که ظاهری هم‌چون صوفیان واقعی داشته باشند.

۲. گروهی دیگر از صوفیان، ادعای تحصیل علم معرفت (علم مکاشفه) می‌کنند، اما تنها چیزی که می‌دانند طامات و شطحاتی بیش نیست و آنان به فقها و مفسران و علما به چشم حقارت می‌نگرند چه رسد به عوام الناس؛

درباره‌ی عابدان می‌گویند: آنان به‌کار گرفتگان خسته‌اند و درباره‌ی علما می‌گویند: آنان به وسیله‌ی حدیث از وصول بازمانده‌اند و چنین ادعا می‌کنند که تنها خود، راه وصول را در پیش گرفته‌اند و به این مقام رسیده‌اند.

به راستی اینان نزد خدا از فاجران منافق هستند.

۳. گروهی دیگر به اباحه‌گری افتاده‌اند و برای خود جایز می‌دانند که بساط شریعت را برچینند و حلال و حرام را یکی بدانند و احکام شرع را ترک کنند. کارشان به جایی رسیده است که برخی از آنان می‌گویند: خداوند از اعمال ما بی‌نیاز است، پس ما چرا خود را به زحمت بیندازیم؟! برخی

می‌گویند: اعمال ظاهری هیچ ارزشی ندارند بلکه خداوند به دل‌ها می‌نگرد و دل‌های ما به معرفت او واصل شده است؛ درست است که جسم ما در دنیا به سر می‌برد، اما دل‌هایمان در محضر حق مستقر است و سکون یافته است!!

تمامی این سخنانِ غلط و تمامی این وسوسه‌ها، مکر و حیله‌ی شیطان نسبت به آن‌هاست، زیرا به مجاهده‌ی نفس قبل از تحصیل علمش و بدون اقتدا به اهل دین و علم، خود را سرگرم کرده‌اند.

۴. گروهی دیگر از صوفیان کارشان از گروه‌های دیگر بالاتر رفته و به جایی رسیده‌اند که برخی از آنان چنین ادعا می‌کنند که به مقامات زهد و توکل و... -بدون این‌که علامت و شرایط و آفات این مقامات را بشناسند- دست یافته‌اند؛ برخی از آن‌ها ادعا می‌کنند که متوکلند، پس بدون هیچ زاد و توشه‌ای وارد بیابان‌ها می‌شوند تا ادعایشان را به اثبات برسانند و از این غافلند که چنین ادعایی و چنین برخوردی بدعتی بیش نیست که از سلف صالح و اصحاب کرام که عارفان واقعی و متوکلان حقیقی بوده‌اند و بیش از دیگران شرایط و علایم آن را می‌شناختند، نقل نشده است؛ آنان (سلف صالح و اصحاب) متوکل بودند، اما زاد و توشه هم برمی‌گرفتند.

۵. گروهی دیگر، کسانی هستند که با دیگران با اخلاق نیک برخورد می‌کنند و تواضع نشان می‌دهند، اما هدفشان از این کار تکبر است و عامل و مسبب آن نیز ریا و شهرت است.

۶. گروهی دیگر خود را به تهذیب اخلاق و تطهیر نفس از عیوب مشغول داشته‌اند و در آن تعمق می‌کنند و بحث از عیوب نفس و شناخت حیله‌های آن را از جهت علم و حرفه، آغاز کرده‌اند، وکسی که عمرش را در راه تفتیش

عیوب نفس ضایع کند، هم‌چون فردی است که تحقیقاتی در مورد اعمال حج و چگونگی انجام آن و راه‌ها و آغاز و انجامش، انجام می‌دهد اما خود این راه را طی نکرده است و این، برای وی فایده‌ای ندارد.

در راه وصول به خدا، غرور و فریب‌های بسیاری نهفته است [و مردمان بسیاری به این آفات گرفتار شده‌اند که غیر قابل شمارشند] و بحث در مورد آن‌ها صفحات و مجلدات زیادی می‌طلبد.

(۴)

«ثروتمندان»

۱. گروهی از این صنف، بر احداث مساجد و مدارس و چیزهایی که برای همه‌ی مردم آشکار می‌شود، بسیار حریصند و نام خود را بر سردرهای این اماکن حک می‌کنند تا نامشان برای همیشه بماند و آثارشان بعد از مرگشان باقی بماند، اینان چنین گمان می‌کنند که با این کار استحقاق مغفرت خدا را دارند، اما از این غافلند که از دو جهت فریب خورده‌اند و مغرورند:

الف. اینان ممکن است این اماکن را با پول و مال حرامی که از راه ظلم و غارت و رشوه و راه‌های حرام به دست آورده‌اند، تأسیس کرده باشند که در این صورت به سبب کسب آن مال، به سخط و خشم خدا بیشتر نزدیکند تا به خشنودی او و بر آنان واجب است که به خود بیایند و توبه کنند و اموال حرام را به صاحبانشان پس دهند.

ب. اینان گمان می‌کنند که خودشان مخلصند، اما اگر از یکی از آنان بخواهی دیناری را مخفیانه ببخشد یا نام خود را بر آن جاهایی که ساخته، ننویسد، بر او سخت خواهد بود و هیچ‌گاه این کار را نخواهد کرد.

۲. گروهی دیگر از ثروتمندان ممکن است مال حلال به دست آورده باشند و با آن مساجد و... را تأسیس کنند، اما ممکن است از دو جهت فریب خورده باشند:

الف. ریا و دوست داشتنِ ستایش دیگران؛

چنین افرادی ممکن است در همسایگیشان فقیرانی باشند و کمک کردن به آن‌ها از تأسیس آن اماکن، بهتر و واجب‌تر باشد، اما به آن اقدام نمی‌کنند بلکه به خاطر این‌که نام و رسمی داشته باشند و مردم آنان را بشناسند و از آنان تشکر و قدردانی کنند، خود را به تأسیس آن اماکن مشغول می‌کنند و مالشان را در این راه صرف می‌کنند.

ب. ممکن است مالشان را در جهت تزیین مساجد به‌کار گرفته باشند.

این کار باعث می‌شود که دل نمازگزاران مشغول آن تزیینات شود و نمازی بدون خشوع را اقامه کنند که گناه آن به او برمی‌گردد.

۳. گروهی دیگر از ثروتمندان کسانی هستند که اموال خود را انفاق می‌کنند و به فقرا می‌بخشند اما این کار را با برگزاری مجالس و محافل شلوغی انجام می‌دهند و دوست ندارند این کار را در سرّ و به صورت نهانی انجام دهند و چه‌بسا دوست دارند این بخشش را در راه مراسم حج انجام دهند و چه‌بسا چنین افرادی در همسایگیشان گرسنه‌ای باشد اما از کمک و توجه به او دریغ کنند.

فردی نزد بشر بن حارث حافی [عارف بزرگ] آمد و عرض کرد: قصد حج کرده‌ام مرا به چیزی سفارش کن. بشر فرمود: چه مقدار پول آماده کرده‌ای؟ جواب داد: دو هزار درهم، بشر فرمود: هدف و قصدت از انجام حج چیست؟ برگرفتن توشه‌ی خیر یا اشتیاق دیدار کعبه و یا کسب رضایت

خداوند متعال؟ جواب داد: کسب رضایت خداوند متعال، بشر گفت: آیا اگر تو بتوانی در خانه‌ات نیز رضایت خداوند را کسب نمایی و دو هزار درهمت را ببخشی و مطمئن باشی که به رضایت خدا دست یافته‌ای، آیا این کار را انجام می‌دهی؟ جواب داد: بله، بشر فرمود: پس برو و آن را به ده گروه ببخش؛ بدهکاری که بدهیش را نداده و دادن آن بر او سخت است؛ به فقیری که زندگی براو سخت گشته و برهنه است؛ به عیال داری که از درآوردن خرج فرزندان و خانواده‌اش ناتوان است؛ به سرپرست یتیم که با این کار بسیار خوشحال می‌شود و اگر توانستی و دلت به تو اجازه داد که همه را به یک نفر بدهی، این کار را بکن و این را بدان که خوش‌حال کردن هر مسلمانی و یاری دادن هر درمانده‌ای و برطرف کردن هر مشکلی از کسی و کمک کردن به هر ناتوانی، بهتر از صد بار حج سنت است، پس برو و آن گونه که سفارش کردم عمل کن وگرنه آن‌چه در دل داری برایمان رو کن (هدفت از حج را صادقانه بگو)، آن مرد گفت: ای بشر! تصمیم به رفتن گرفته‌ام، تصمیم از دلم قوی‌تر است، بشر خندید و رو به او کرد و فرمود: مالی که از تجارت‌های ناروا و معاملات مشتبه جمع شده باشد، نفس دوست دارد با آن کاری بکند و آن را در راهی خرج کند که ظاهراً اعمال صالح باشند اما خداوند به نام خود سوگند یاد کرده است که عمل را جز از متقین نپذیرد.

۴. ثروتمندانی که بخیل هستند و مالشان را خرج نمی‌کنند اما خود را به عبادات بدنی مشغول داشته‌اند؛ عباداتی هم‌چون نماز و روزه و قیام شب و ختم قرآن که هیچ نیازی به خرج مال ندارند.

اینان فریب خورده و مغرورند، زیرا بخل بر درونشان مسلط شده و آنان بیش از این‌که نیازی به نوافل داشته باشند، نیازمند خرج کردن مال هستند تا

از این طریق بخلشان از بین برود؛ اینان به فضایلی پرداخته‌اند که از آن بی‌نیازند.

به همین خاطر است که به بشرگفته شد: فلان ثروتمند روزه و نماز بسیار انجام می‌دهد، فرمود: او مسکین و فقیر است نه ثروتمند، او حال خود را رها کرده و به حال کس دیگری پرداخته است، کار او اطعام به فقرا و گرسنگان و رسیدن به وضعیت مساکین است، این برایش بهتر و ضروری‌تر از گرسنه کردن و خسته کردن خود است و از نماز خواندنش برای نفس همراه با جمع دنیا بهتر است.

۵. گروهی دیگر از ثروتمندان دچار بخلِ شدید شده‌اند و از مالشان تنها زکات آن را می‌پردازند و این زکات را نیز به فقیرانی می‌دهند که به آنان خدمتی کنند و به حضورشان برسند و نوکریشان را بکنند.

تمامی این‌ها (آن‌چه بیان شد) چیزهایی هستند که نیت‌ها را فاسد و اعمال صالح را نابود می‌کند و صاحبشان مغرور و فریفته است.

(۵)

«فریفته شدن به شنیدن بدون عمل»

گروهی از مردمِ عوام و صاحبان ثروت و نیز فقرا وجود دارند که به حضور در مجالس ذکر، مغرور و فریب خورده‌اند. آنان چنین معتقدند که حضورشان در مجالس ذکر و موعظه، آن‌ها را کفایت می‌کند و آن را عادت خود ساخته‌اند و چنین گمان می‌کنند که شنیدن وعظ و موعظه بدون عملی کردن آن، برای آن‌ها اجری دارد؛ اینان مغرور و فریب خورده هستند زیرا نمی‌دانند که اهمیت مجلس ذکر و وعظ در این است که انسان را تشویق به

انجام اعمال خیر کند، اگر منجر به چنین رغبتی در حاضران نشود، هیچ خیری در آن نیست. رغبت خوب است چون‌که وادار به عمل می‌کند و اگر از واداشتن به عمل ناتوان باشد، هیچ خیری ندارد.

چه‌بسا چنین افرادی چنان تحت تأثیر وعظ و موعظه قرار گیرند که هم‌چون زنان به گریه افتند، اما هیچ عزم و جدیتی در آنان برای عملی کردن آن‌چه شنیده‌اند، وجود ندارد و چه‌بسا کلامی بشنوند و از آن بسیار بترسند اما تنها موضع‌گیریشان گفتن جملاتی مانند: «نعوذ بالله» یا «سبحان الله» یا «خدایا ما را سالم بدار!» باشد و چنین گمان می‌کنند که با گفتن این کلمات دچار خیر شده‌اند، اینان به راستی فریب خورده‌اند؛ مثال اینان مثال همان گرسنه‌ای است که برایش غذاهای لذیذی وصف شود؛ اما آیا چنین وصفی چیزی از گرسنگی او می‌کاهد؟!

هر وعظ و نصیحتی که باعث ایجاد تغییر صفتی بد در تو نشود، هیچ سودی به حال تو نخواهد داشت و تنها حجتی بر تو نزد خدا خواهد بود و اگر آن را وسیله بدانی، فریفته خواهی بود.

«۶»

«راه نجات از غرور و فریب»

اگر به من بگویی: چیزهایی که روزنه‌های غرور و فریب گفتی، امری است که هیچ‌کس از آن رهایی نمی‌یابد و این موجب یأس می‌شود، چون‌که کسی نمی‌تواند از ریزه‌کاری‌ها و مواد پوشیده‌ی این آفت‌ها برحذر باشد.

در جواب می‌گویم: انسان وقتی همت خود را از کاری یا چیزی برگیرد، از آن اظهار ناامیدی خواهد کرد و کار را بزرگ و راه را ناهموار خواهد دید،

[ولی اگر همت کند، همه چیز بر وی آسان خواهد شد]، اگر راست بگوید و عاشق باشد، به همه‌ی راه‌های چاره می‌گراید و با دقت و تیزبینی، خرده راه‌های وصول به هدف را استنباط می‌کند، تا جایی که اگر اراده کند که پرنده‌ی آویزانی را را از آسمان پایین بیاورد، آن را پایین می‌آورد ـ با وجود آن از او دور است ـ و اگر بخواهد که طلا و نقره را از زیر کوه‌ها بیرون آورد، بیرون می‌آورد و اگر بخواهد که اندازه‌های ستارگان و طول و عرضشان را استخراج کند، به هندسه‌ی دقیق، استخراج می‌کند در حالی که در زمین نشسته است و همه‌ی این‌ها به استخراج راه‌های چاره و آماده کردن وسایل میسر می‌شود. همه‌ی این کارها را می‌کند، زیرا همت و مورد توجه او، کار دنیایش بوده است، پس اگر امر آخرت برای او مهم باشد و وی را به خود مشغول دارد، هیچ کار دیگری جز درست و راست کردن قلبش نخواهد کرد و این محال نیست، چون که سلف صالح و پیروان نیکوکار آن‌ها، از این عاجز نبودند و نشدند، پس هرکس هم که اراده‌ی راست و همت قوی در کار کند، از آن ناتوان نخواهد بود.[۱]

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه أجمعین.

والحمد لله رب العالمین.

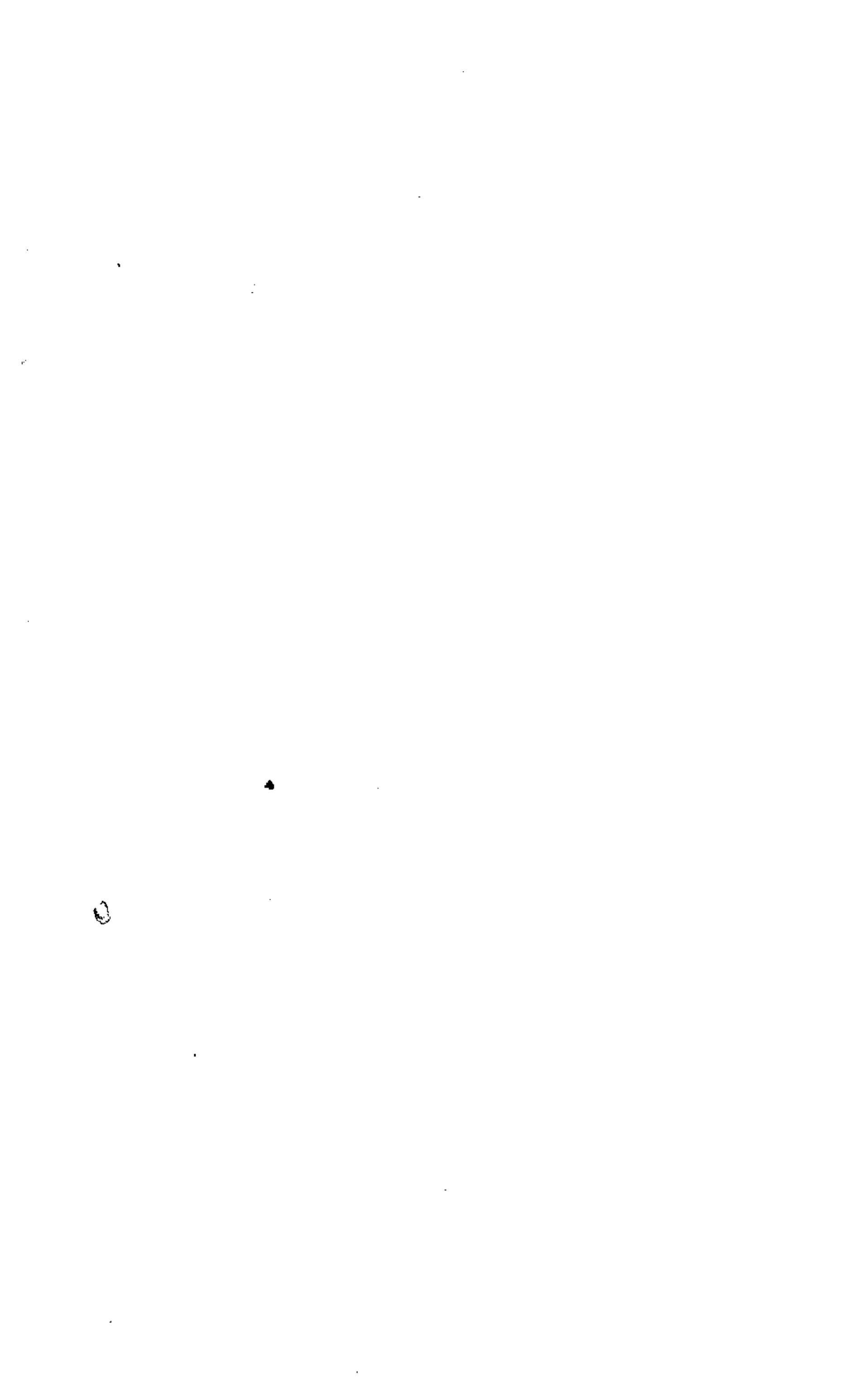
پایان ترجمه

۱۳۸۵/۵/۲۶

پاوه

valad_21@yahoo.com

۱. المهذب من إحياء علوم‌الدين (۲۳۹/۲ ـ ۲۲۷).





انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

ISBN 964-980-004-2

